

پیام هم بسته گی با کارگران ژاپون	برافراشته تریاد پرچم ۸ مارس، روز جهانی زنان!	سخنی با رفقای حزب کمونیست ایران (م ل م)	نکاتی پیرامون بحران نظام جهانی و عروج امواج مجدد بیداری و رهائی در کشورهای جنوب (قسمت دوم)	صفحه ۱۷	صفحه ۱۸	صفحه ۱۹	صفحه ۱۹
-------------------------------------	--	--	--	---------	---------	---------	---------

ایران در سالی که گذشت

پس از سرکوب جنبشهای توده ای ضد رژیم در سال ۱۳۸۸ (۲۰۰۹)، علارغم تضعیف «اصلاح طلبان» به رهبری موسوی و کروی - مدافع بورژوازی لیبرال و سرمایه خصوصی و رهبری «جنبش سبز» - درمقابله با مافیای نظامی - امنیتی - مالی به رهبری آیت الله خامنه ای و محمود احمدی نژاد که قدرت دولتی را در دست خود قبضه کرده اند، اختلافات این دو جناح هیئت حاکمه ی رژیم جمهوری اسلامی ایران، تداوم یافت. جناح حاکم که در اثر مبارزات ۶-۷ ماهه ی توده ای به شدت بی اعتبار شده و تضادهای درونی اش به ویژه بین قوه مقننه و قوه مجریه روز به روز آشکارتر شده بود، سیاست سرکوب شدیدتر کارگران، دانش جویان، زنان، معلمان، وکلای مدافع زندانیان سیاسی و فعالان ملیت‌های تحت ستم

و غیره را در پیش گرفت و بر شکنجه و اعدام زندانیان - اعم از سیاسی و غیرسیاسی - افزود تا مگر از این طریق مانع برخاستن مجدد جنبشهای توده ای و اعتراضات خیابانی شود. اکثر کارگران فعالی که در تشکیل سندیکاها ی مستقل کارگری و در رهبری آنها شرکت داشتند دستگیر شده و مورد شکنجه و آزار قرار گرفته و به زندان محکوم شدند. به همین ترتیب دانش جویانی که نقش فعالی در تظاهرات ۶-۷ ماهه ی فوق داشتند نیز دستگیر و شکنجه و زندانی شده و تعداد دیگری از آنها نیز از ادامه ی تحصیل در دانش گاهها منع شدند. حتا وکلای مدافع زندانیان سیاسی سالهای اخیر دستگیر و زندانی شده و برخی نیز به خارج از کشور گریختند. صرف نظر از این که دستگاه امنیتی خودسر و بقیه در صفحه دوم

بهاران خجسته باد

کارگران و زحمت کشان؛
زنان، جوانان و ملیت‌های تحت ستم؛
نیروهای سیاسی انقلابی و آزادی خواه
ایران!

نوروز و بهار در راهند و نوشدن طبیعت و حرکت جدید دیگری در رگ و ریشه ی گیاهان و درختان پدیدار گشته است. پرنده گان مهاجر دوباره به لانه های خود برمی گردند. روشنائی و گرما جای تاریکی و سرما را می گیرند و دل‌های خسته از سوز و سرمای زمستان و کار در محیط‌های آلوده و خفقانی استثماری، هوای درآمیختن با گل و سبزه های چمن زاران و پرکردن سینه از بوی عطر بقیه در صفحه پنجم

شورش در کشورهای عربی، وضع لیبی و امپریالیسم!

فریاد اعتراض جهانیان و ایرانیان علیه تجاوز به حقوق زندانیان سیاسی و غیرسیاسی و اعدامهای بی رحمانه، از دیوارهای سرکوب و خفقان آور زندانهای ایران به درون نفوذ کرده و زندانیان را برآن داشته است تا با دست خالی با زندانبانان تا دندان مسلح به نبرد بپردازند. در زمستان امسال بیش از ۸۶ زندانی در زندانهای مختلف ایران اعدام شده اند که ۶۷ نفر آنها غیرسیاسی بودند که به جرم قاچاق و یا حمل مواد مخدر اعدام شدند و بقیه به جرم سیاسی جان خود را از دست دادند.

شورش در زندان قزل حصار کرج که سه شنبه شب ۲۴ اسفند شروع شد، با حمله ی گارد زندان و زندانبانان، دهها نفر کشته و زخمی برجای بقیه در صفحه ششم

به مثابه ژاندارمی منطقه ای، کشورها و دولت‌های عربی را وادار نمودند تا دست از پا خطا نکنند و در غیر این صورت اسرائیل را به جان آنها خواهند انداخت تا سرزمینهای هرچه بیشتر عربی را از کف آنها خارج کنند. این شورشها هم چنین به خاطر دست یافتن به نان و آزادی صورت گرفته و می گیرند که بحران جهانی سرمایه و تورم افسارگسیخته ی کالاهای مصرفی مردم، بی کارسازی روزافزون جوانان و سرکوب هرگونه اعتراض اینان را به وجود آورده بودند. تازمانی که توده های عصبانی مردم سرکوب و لگدمال شده ی عرب برای پایان دادن به این وضعیت غیرانسانی به پا خاسته بودند، در مناسبات دولت‌های امپریالیستی باین مستبدین حاکم بقیه در صفحه سوم

شورشهایی که از اوایل زمستان امسال کشورهای عربی را درنور دیده و در بیرون راندن سران مستبد این کشورها از قدرت، تبارز مشخص خود را یافت، شورشهایی هستند که در درجه اول علیه نظامهایی است که امپریالیسم فراملی ها به وجود آورده شده و با پروراندن سران مستبدی دهها سال است که این کشورها را زیر سلطه ی خود نگه داشته اند. در واقع پس از قطع نفوذ عثمانیها در جریان جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، امپریالیستها بر این کشورها مسلط شده، از آنها مستعمره و نیمه مستعمره ساختند، بر منابع غنی آنان دست یافته و حدود سی و اندی سال بعد با کمک به صیهونیستها به تشکیل اسرائیل و تقویت آن از طریق تا دندان مسلح ساختن

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



ایران... بقیه از صفحه اول

مستبد مانع از دیدار این وکلا با موکلین خود می شد، بعضی از این وکلا حتی از مطالعه پرونده ی متهمان و یا از تاریخ تشکیل دادگاه موکلین شان و حضور در دادگاه نیز مطلع نمی شدند. امری که نشان می دهد نظام قضائی در رژیم مستبد جمهوری اسلامی هیچ استقلالی نداشته و استبدادعریان قرون وسطائی به تمامی بر دادگاههای آن حکم فرما است. قانون حاکم بر دادگاههای متهمان سیاسی تابعیت از دستورات وزارت اطلاعات و بازجویان سپاه پاسداران است!! چنین وضعیت خفقانی در شرایطی پیش برده شده و می شود که رسیدن امواج بحران اقتصادی جهانی، هم راه با تحریمهای تحمیلی امپریالیستی از طریق شورای امنیت سازمان ملل متحد؛ به استثمار افسارگسیخته ی کارگران و زحمت کشان میدان داده است. بیش از ۷۰٪ آنها زیر خط فقر زنده گی کرده و بنا به محاسبات افرادی از درون خود رژیم، حداقل حقوق کارگران که توسط رژیم و کارفرمایان تعیین شده، کم تر از یک سوم حقوقی است که یک خانواده ی کارگری در اوضاع تورم افسارگسیخته حاکم و بالارفتن روزانه ی بهای مایحتاج اولیه بتواند از عهده ی مخارج ماهانه اش به سختی برآید. فاجعه آمیزتر از این، آن است که حتی همین مزد حداقل تعیین شده (حدود ۳۳۰ دلار در ماه برای سال ۲۰۱۱) نیز به بسیاری از کارگران و زحمت کشان پرداخت نشده و مزدهای به مراتب کمتری - به ویژه به زنان - داده می شود که بعضا ارقامی هستند که بین ۵۰ تا ۱۰۰ دلار در ماه نوسان دارند. در حالی که بهای کالاهای اولیه مورد مصرف خانواده های کارگری تقریبا به بهای جهانی آن در کشورهای اروپا و آمریکا نزدیک می شود!!

در امر استخدام کارگران، قانون جنگل استخدام کارگران به صورتی روزمزد، با قرارداد هفتگی ای و ماهانه، جای بستن قرارداد درازمدت را گرفته و هم راه آن کارگران کوچک ترین امنیت شغلی و استفاده از بیمه بازنشسته گی و درمانی نداشته و کار فرمایان هر وقت اراده کنند، می توانند آنها را از کار بیرون کنند.

فروکش تظاهرات خیابانی در سال ۲۰۱۰ به معنای فروکش مبارزات کارگری نبوده است. در مقابل خفقان سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تحمیل شده توسط حاکمان، کارگران و زحمت کشان پیوسته دست به اعتصاب و اعتراض زده و با سرکوب بی رحمانه و یا

بی توجهی حاکمان به خواسته های شان روبه رو شده اند. رژیم حاکم در کنار این سرکوبها و با هدف ادغام ایران در بازار جهانی از طریق پایان دادن نهائی به پرداخت یارانه ها، ترفند «هدم نکردن یارانه ها» را پیش کشیده است تا از طریق هماهنگ کردن بهای اجناس با بهای جهانی به چپیدن هر چه بیشتر کارگران و زحمت کشان پرداخته، خود را با دستورات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول هماهنگ ساخته و از خطر ورشکسته گی نجات یابد. هدف از بین بردن تدریجی سوبسید دادن به کالاهای مورد نیاز مردم و پذیرش قوانین «بازار آزاد» رقابتی سرمایه های داخلی و جهانی است.

در چنین شرایطی، وبا توجه به این که رژیم حاکم بیش از پیش در انزوای داخلی و بین المللی قرار گرفته، تقویت نیروهای سرکوب گر و به ویژه تربیت نیروهای ضدشورش در شهرها را در اولویت خود قرار داده است. آمار زیر گوشه ای از واقعیت موجود در ایران را نشان می دهد:

- از کل بودجه ۵۳۸ میلیارد دلار پیشنهادی دولت به مجلس برای سال ۱۳۹۰ (۲۰۱۱) که رشدی معادل ۴۶٪ نسبت به سال گذشته را نشان می دهد، تغییرات جدید بدین گونه اند: رشد بودجه ی فرهنگ، هنر و رسانه های جمعی و گردشگری ۱۲٪ - منابع آب ۱٪ - محیط زیست ۲٪ - انرژی ۵٪ - دفاعی ۶۴٪ - نظم و امنیت عمومی ۱۸٪ - منابع تامین این افزایش بودجه :

از طریق افزایش بهای کالا و خدمات به کمک «هدم نکردن یارانه ها» ۳۸٪
از طریق فروش نفت ۳۷٪
از طریق افزایش مالیاتها ۲۴٪
این ارقام به روشنی نشان می دهند که ضدانقلاب حاکم در تحمیل بار بحران بردوش توده های مردم و عدم توجه به مشکلات آنان بی پروا کار کرده و در تقویت نیروهای سرکوب گرش سر از پا نمی شناسد.

- در سطح ملی:
بیش از ۴۰٪ جمعیت ایران در زیر خط فقر مطلق زنده گی می کنند؛
بیش از ۳۰٪ جوانان بی کارند؛

از ۲۲ تا ۲۴ میلیون نفر جمعیت فعال، حدود ۵۰۷ میلیون نفری کارند (البته طبق آمار رسمی ۴ میلیون نفر)؛
سالانه ۱۰۲ میلیون نفر به بازار کار وارد می شوند که تنها جذب ۶۰۰ هزار نفر آنها ممکن است؛

رشد اقتصادی ایران در سالهای اخیر سیر نزولی داشته و به حدود ۱٪ رسیده در حالی که برای جذب بی کاران به کار رشدی معادل ۱۰٪ لازم است؛

ساخت ۴۷ زندان جدید در برنامه کار دولت در سال ۲۰۱۱ است که ساختمان عملیاتی برخی آغاز شده است؛

قدرتمندترین شاخه اقتصادی سپاه پاسداران (قرارگاه خاتم الانبیا) با داشتن ۸۱۳ شرکت ثبت شده در داخل و خارج ایران و ۱۷۰۰ قرارداد دولتی به غول اقتصادی در اقتصاد ایران تبدیل شده است. امری که نشان می دهد اداره ی اقتصاد ایران بیش از پیش نظامی شده است؛

در عرض ۶ هفته از شروع زمستان ۱۲۱ نفر در ایران اعدام شدند؛

اعتصابات و تظاهرات کارگران اساسا به دلیل عدم دریافت مزدهای معوقه است که بعضا بیش از یک سال است که پرداخت نشده اند؛

بسیاری از کارخانه های ایران با ظرفیت ۳۰٪ تولید می کنند و اخراج کارگران در ابعاد صدها هزار نفر در سال صورت می گیرد؛ و

بعد از گذشت یک سال از فروکش اعتراضات خیابانی، شروع جنبش در کشورهای عربی شمال آفریقا و مشخصا تونس و مصر زمینه ای را فراهم ساخت تا رهبری جنبش سبز شانس خود را در کشیدن مجدد توده های عاصی مردم به خیابان نشان دهد. رژیم با برگزاری این تظاهرات که قرار بود طبق رهنمود موسوی - کروبی مسالمت آمیز و بدون دادن شعارهایی در ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ (۱۴ فوریه ۲۰۱۱) می باشد، مخالفت نمود. اما در این روز مردم و به ویژه دانش جویان و جوانان به خیابان ریختند و با دادن شعارهایی نظیر «مبارک، بن علی، نوبت سید علی»، «آزادی، آزادی، آزادی» و « زندانیان سیاسی آزاد باید گردد » که و رای خواست «راه پیمائی در سکوت» رهبران جنبش سبز بودند، جمهوری اسلامی و ولایت فقیه را به چالش کشیدند. به علاوه مردم با درگیر شدن با نیروهای بسیج نشان دادند که دیگر حاضر نیستند به اطاعت از رژیم جبار جمهوری اسلامی بپردازند. این مبارزات بار دیگر ورشکسته گی رهبری جنبش سبز را به نمایش گذاشت. شورشهای بیرونی به درون زندانها نیز نفوذ نموده و بعضا زندانیان نبرد مرگ و زنده گی را با زندانبانان شروع کرده اند.

اما چه در این اعتراضات و چه در اعتراضات یک هفته بعد (در ۲۰ فوریه) -

انقلاب کارگری و نه رفرم تنها راه رهائی و کسب نان و آزادی است



شورش در کشورها... بقیه از صفحه اول

عربی، کوچک ترین خلی خلی پیش نمی آمد. از دیدگاه امپریالیستها، از ملکه‌های مرتجع عربستان سعودی تا پادشاهان اردن هاشمی و مراکش و غیره، از امیران کشورهای نفت خیز جنوب خلیج فارس تا رئیس‌ان جمهوری عراق و مصر و غیره، همه ی این جلادان مردم کشورشان، افراد «محترمی» بودند که در اروپا و آمریکا مورد ستایش قرار می گرفتند. در عین حال، هرگونه سرپیچی از سیاستهای امپریالیستها نیز معادل بوده و هست با غول وحشی و شرور سازی از آنان جهت ایجاد زمینه برای نشانیدن این سرکشها سر جای شان!

از دهه ی ۱۹۵۰ به بعد، ناسیونالیسم عربی تلاشی را برای رهاساختن کشورها عربی از چنگال خون آشام امپریالیستها جهت حکم رانی خود، آغاز نمود: جمال عبدالناصر در مصر، عبدالکریم قاسم در عراق انقلاب آزادی بخش مردم الجزیره علیه امپریالیسم فرانسه استعمارگر در دهه های ۱۹۵۰-۱۹۶۰، مبارزات مسلحانه ی آزادی بخش در فلسطین به رهبری جبهه آزادی بخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات، کودتای افسران جوان به رهبری معمر قذافی در لیبی در نیمه دوم دهه ی ۱۹۶۰ علیه صهیونیستها و نظام فاسد شاه ادریس، از جمله این تلاشها بودند که با کمک کشورهای سوسیالیستی به ویژه در ابتدای امر در دهه های ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ موفقیتهایی به دست آوردند. اما دموکراسی در این کشورها برقرار نشد و در ادامه ی کار تدریجا دولتهای این کشورها دست از ملی گرائی برداشته و به سرسپردگی به امپریالیستها کشیده شدند که در این ماجرا تغییر ماهیت کشورهای سوسیالیستی و بی پشتوانه شدن ملی گرایان نیز نقش داشت.

بروز شورش اخیر در تونس و سپس مصر، امپراتوری جهانی سرمایه را بر آن داشت که تحت دفاع مزورانه از «دموکراسی» خود را ظاهرا با این شورشها کم و بیش هم گام نشان داده و در شرایطی که توده های مردم فاقد رهبری انقلابی و کمونیستی خویش بودند، کوشید تا دستگاه دولتی این کشورها و به ویژه ارتش و نیروهای انتظامی و سرکوب گر راکه دهها سال در خدمت امپریالیستها عمل کرده بودند حفظ نموده و مهار اداره ی این کشورها را از دست ندهد. اما شورش مردم عرب برای کسب حق تعیین سرنوشت و رهائی

ادامه یافته و کارگران نیز برای پیشبرد خواسته های شان اعتصابات شان را گسترش می دهند. این امر هم چنین بار دیگر نشان داد که جنبش کمونیستی متفرق قادر به قرار گرفتن در رهبری این مبارزات نیست و امر ایجاد و تقویت احزاب کمونیست متکی بر کمونیسم علمی و داشتن پیوند وسیع و فشرده با طبقه ی کارگر و زحمت کشان به ضرورتی عاجل تبدیل شده است.

فراموش نکنیم که امپریالیستها و کلیه ی مرتجعان جهان در حالی که دست شان در استثمارگری و ستم گری، و فسادشان در اداره ی کشورهای خودی رفته و از انگشتان شان به ویژه در کشورهای جهان سوم خون می ریزد، با متوسل شدن به «دموکراسی»، «حقوق بشر»، و حتی «تجلیل از ۸ مارس»، «به راه انداختن انقلابات مخملی» و «دفاع از حقوق ملی»، آخرین زور و حيله گری شان را به کار می برند تا مگر بتوانند با گول زدن مردم عصبانی جهان، نفوذ خود را برای غارت کشورهای آنان ادامه بدهند. باید هرچه بیشتر ماهیت این سیاستهای مزورانه ی آنها را افشان نمود و پرچم طغیان سراسری را در کلیه ی کشورها علیه شان برافراشت. در ایران نیز دوران نزول حاکمیت جمهوری اسلامی و بی اعتباری بورژوازی - اعم از حاکم و یا دراپوزیسیون - فرا رسیده است. عدم توجه به این واقعیت عیان و امید بستن به رفرمیستهای اسلامی جنبش سبز، به معنای بازگذاشتن دست بورژوازی دراپوزیسیون و امپریالیستهاست تا بار دیگر در ایران به قدرت برسند. نباید گذاشت دزدان جهانی ای را که از در خانه بیرون کردیم دوباره از پنجره وارد خانه شوند!

برای روبیدن کشور از ته مانده های نظام ماقبل سرمایه داری، سرمایه داری و امپریالیسم زیر پرچم کمونیسم علمی متحد و متشکل شویم و آزادی کارگران و زحمت کشان را در تحقق سوسیالیسم در ایران بجوئیم. در عصر امپریالیسم فراملی ها که نظام بورژوائی جهانی آخرین نفسهایش را می کشد و شمشیر طبقاتی اش را از غلاف بیرون آورده، انتظار استقرار دموکراسی در ایران توسط بورژوازی لیبرال و یا امپریالیستها، افتادن به سراب تاسف باری است که نتیجه ای جز شکست نخواهد داشت.

حزب رنجبران ایران -

اسفند ۱۳۸۹ ، مارس ۲۰۱۱

دربزرگداشت دوجوان جان باخته در تظاهرات ۱۴ فوریه و در مخالفت با دستگیری موسوی و کروبی توسط نیروهای اطلاعاتی رژیم - آن چه که در این تظاهرات غایب بود، دفاع از حقوق کارگران و زحمت کشان و حقوق دموکراتیک زنان، جوانان و ملل تحت ستم ایران، جدائی دین از دولت و... بود، امری که نشان می دهد تا زمانی که جنبش مخالفت با نظام جمهوری اسلامی به آن کیفیتی نرسیده باشد که رو به طبقات و اقشار استثمار شده و ستم دیده داشته و با جنبش کارگری در آمیزد، دست آوردهای این جنبش توسط بورژوازی دراپوزیسیون رژیم حاکم و امپریالیستها به تاراج خواهد رفت. تجربه ی جنبشهای توده ای در شمال آفریقا و خاورمیانه نشان دادند که با بروز جنبشهای توده ای و به خطراتادن منافع امپریالیستها و صهیونیستها در منطقه، اینان تلاش کردند تا با رنگ عوض کردن و هم راهی با بورژوازی دراپوزیسیون و خرده بورژوازی متوهم نشان دادن، دیکتاتورهای وابسته به خود را در کشورهای که جنبش بلندشده بود قربانی کنند، ارتشهای ارتجاعی را از طریق «بی طرف نگه داشتن» از تعرض مردم مصون نگه دارند و به آلتزناتیو تراشی از افراد مورد اعتماد خود در این جنبشها اقدام کنند و نهایتا مانع از تعمیق این جنبشها و افتادن قدرت به دست توده ها گردند.

تجربه ی جنبشهای اعتراضی علیه رژیم جمهوری اسلامی و مبارزات مستمر طبقه ی کارگر، دانش جویان، زنان، معلمان، پرستاران، ملیتها و اقلیتهای مذهبی، نویسنده گان و روزنامه نگاران و وبلاگ نویسان در ایران نیز در دو سال اخیر بار دیگر نشان داد که نیروهای بورژوائی در ایران قادر به دفاع از منافع کارگران و زحمت کشان نبوده و تمامی کوششان را به کار می برند تا با بالارفتن از شانه ی توده ها به قدرت دست یابند. و در شرایط بی توجهی به خواست کارگران و زحمت کشان، طعمه ی مناسبی برای امپریالیستها گردند.

جنبشهای توده ای در خاورمیانه و شمال آفریقا به علاوه بار دیگر در عمل ثابت کردند که بدون وجود رهبری انقلابی با اتوریته و مبارزو پای در عمل، تلاشهای مبارزاتی قهرمانانه در این جنبشها به نتیجه ی مطلوب نرسیده و انقلاباتی را که شروع کرده اند باید تا به آخر و تا کسب قدرت حاکم ادامه بدهند. چنین مبارزاتی هم اکنون در تونس و در مصر جریان دارد و مبارزه در جهت کشیدن به زیر کلیه ی عوامل رژیم سابق



گرامی باد ۱۴۰ مین سال گرد کمون پاریس



از مداخلات خارجی و عمال داخلی آنها شروع شده است و قصد افتادن به دام لیبرالیسم غربی و جابه جایی مُهره های وابسته به امپریالیسم راندارد. این مبارزه برای رهائی تازه شروع شده است و انقلاب در این کشورها در مراحل اولیه اش قرار داشته و ادامه می یابد.

کشورلیبی در این ماجرا وضعیت ویژه ای داشت. تازمانی که معمر قذافی سیاستی کم و بیش ضد امپریالیستی در پیش گرفته بود و از جمله از انقلاب فلسطین دفاع کرده و با دولت صهیونیستی اسرائیل مخالفت نموده و با کشورهای سوسیالیستی مناسبات اقتصادی داشت، در رسانه های تبلیغاتی غرب، قذافی فردی شرور معرفی می شد. اما بعد از آن که تدریجا باب نزدیکی با غرب را آغاز نمود و از جمله از غنی سازی اورانیوم و ایجاد نیروگاههای اتمی دست برداشت و به خانواده های قربانیان سقوط هواپیما در لاکربی - اسکاتلند واقع در شمال انگلستان غرامت پرداخت نمود و شروع به خرید سلاح از کشورهای غربی کرد، رسانه ها و دولتهای غربی نیز شرورسازی از وی را کنار گذاشتند. اما علارغم این نزدیکی به غرب، قذافی لیبی را دودستی و تمام و کمال در اختیار شرکتهای چندملیتی و دولتهای امپریالیستی نگذاشت و به همین علت فرد مناسبی برای این دولتها نبود. لیبی کشوری فقیر و با بی کاری وسیع نیست. لیبی از نظر داشتن زیربنای مربوط به سلامتی و آموزش و پرورش در وضعیت بسیار مناسبی قرار دارد. آنتونیو ا. پاریس در سایت گلوبال ریسرچ ۴ مارس ۲۰۱۱ تحت عنوان «آمریکا - ناتو حق حاکمیت و استقلال لیبی را تهدید می کنند»، نوشت:

«تحت رهبری قذافی، و به کمک پول نفت، لیبی بالاترین درآمدسرانه را در قاره آفریقا دارد. به وجود این واقعیت و برجسته کردن آن در رسانه های غربی اشاره ای نمی شود و تصویری از لیبی ارائه می گردد که بی کاری، نابرابری اجتماعی و فقر در لیبی بی دادمی کند. در واقع، رفرمهای نئولیبرالی به کار گرفته شده در سالهای اخیر، با قطع یارانه های اجتماعی قشر فقیر، افزایش درآمد نفتی نصیب کورپوراسیونهای خارجی شد. سی.ای.ای. مشغول ارائه ی «بررسیهایی» است برای نشان دادن این که مردم لیبی کمتر از ۲ دلار در روز درآمد دارند. اما چنان «بررسیهایی» بی اعتبارند، باتوجه به این که لیبی به دلیل پرداخت مزدبالاتر و شرایط کاربهرتر، کشور مناسبی برای کارگران مهاجر در خاورمیانه می باشد».

بدین ترتیب، قذافی به مثابه یک حاکم دیکتاتور، به تمامی از قماش افرادی مثل بن علی و حُسنی مبارک سرسپرده نیست. وی از نظر داخلی مدافع منافع کارگران و زحمت کشان لیبی نمی باشد و در بین اقتشاری از خرده بورژوازی و بورژوازی از نفوذ نسبی برخوردار است و طی بیش از ۴۰ سال با دستی آهین در لیبی حکم رانده است. نیروهائی که علیه قذافی به پا خاسته اند، بعضا نظیر دانش جویان و استادان دانش گاه هستند که خواستار دموکراسی بوده و موضع عدم مداخله ی نیروهای خارجی در امور داخلی لیبی را دارند. «شورای ملی لیبی» خواستار عدم مداخله ی خارجی می باشد. در حالی که گروه های متشکل در «شورای ملی انتقالی لیبی» که توسط وزیر دادگستری سابق لیبی هدایت می شود در ۴ مارس درخواست حمله ی هوائی نیروهای امپریالیستی و ایجاد منطقه ی ممنوعه برای پرواز هواپیماها بر فراز لیبی را کرده اند که معنای جز پذیرش تجاوز امپریالیستها به خاک لیبی ندارد. برخی از شورشیان و قبایل نیز در خدمت احیای نظام پادشاهی هستند. امری که نشان می دهد کلیه ی نیروهای شورشی خواهان استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی نبوده و برخی به تمامی مرتجع می باشند.

در شرایطی که دولت آمریکا و اتحادیه ی اروپا و به ویژه فرانسه، انگلستان و آمریکا زمینه را برای توجیه مداخله ی نظامی احتمالی به لیبی بررسی می کردند، و نیروهای قذافی تدریجا ابتکار عمل به دست آورده و به پیش روی هائی در بازپس گرفتن برخی از شهرهای تحت کنترل شورشیان نایل شده اند، دو رزمنه هواپیما بر آمریکا و کشتیهای جنگی انگلستان به سواحل لیبی نزدیک می شوند. گفت وگو با نیروهای شورشی لیبی نیز توسط دیپلماتهای انگلیس در ۶ مارس شروع شد (روزنامه ایندپندنت) که نشانی است از تلاش غرب برای مداخله در امور داخلی لیبی در ظاهر دفاع از مخالفان قذافی.

بدین ترتیب با تصویب قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل در مورد ایجاد منطقه ی ممنوعه برای پرواز هواپیماها در ۱۷ مارس، باتوجه به این که این نیروها پایگاههای هوائی و فرودگاههای تحت کنترل قذافی را می توانند بمب باران کنند و طبق اظهارات وی نیروهای وفاداراش در مقابل این تجاوزات عکس العمل نشان خواهند داد، عملا این به معنای شروع تجاوز دیگری خواهد بود که نیروهای ناتو

آماده گی کامل برای آن را تدارک می بینند. شاید بی مورد نباشد یادآوری کنیم که قبل از تصمیم شورای امنیت سازمان ملل، قذافی آتش بس با نیروهای مخالفش را اعلام نمود. اما باتوجه به این که در اجلاس اخیر وزیران دولتهای اتحادیه عرب در قاهره که کاترین اشتون مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا نیز در آن شرکت کرده بود، بر سر انجام ممنوعیت پرواز هواپیماها بر فراز لیبی موافقت شد و انگلیس و فرانسه در برقراری چنین منطقه ی ممنوعه بسیار فعال بودند، این امر نشان داد که «کشتیبان را سیاستی دگر آمده است!». در عین حال در دیدار وزیران گروه جی ۸ در پاریس در ۱۵ مارس ۲۰۱۱، ضمن هم صدشدن این گروه با پیشنهاد اتحادیه عرب، خواستار استعفای قذافی و وارد کردن فشار اقتصادی به لیبی شدند. اما در میان گروه جی ۸ بر سر کشیده شدن به جنگ با لیبی از جمله توسط آلمان توافق نظر نیست. بدین ترتیب روسیه و چین نیز در برابر فشار غربی ها در اجلاس شورای امنیت کوتاه آمدند و از حق وتوی خود استفاده ننمودند.

جالب این جاست که آمریکا از شورای امنیت سازمان ملل خواسته است تا استفاده از نیروهای مزدور را در جنگ به مثابه جنایت جنگی علیه غیرنظامیان لیبی به تصویب برساند. این در شرایطی صورت می گیرد که هم اکنون هواپیماهای بدون سرنشین نیروهای ناتو در افغانستان روزانه دهها نفر را در مناطق مرزی پاکستان و یا هواپیماهای جنگی آنها در داخل افغانستان کودکان و زنان بی گناه را می کُشدند و استفاده از نیروهای مزدور در عراق توسط امپریالیسم آمریکا امری کاملا شناخته شده بر ای مردم جهان است ولی اکنون ادعای مربوط به وجود سربازان مزدور آفریقائی در ارتش لیبی را بهانه ای برای تجاوز به لیبی می تواند قرار دهد. پس اگر قرار است این پیشنهاد مورد تصویب شورای امنیت قرار بگیرد در درجه ی اول این آمریکای متجاوز است که باید مواخذه شود. خود این امر نشان می دهد که «دموکراسی» و «حقوق بشر» تاچه حد مزورانه توسط امپریالیستها و در جهت تامین منافع آنها مورد سوء استفاده قرار می گیرد.

اگر در تونس و مصر با کناره گیری بن علی و مبارک تعداد تلفات مردم زیاد نبود - چون که امپریالیستها بانفوذی که در ارتش و دولتهای این دو کشور داشتند و می دانستند که اوضاع از دست شان خارج نخواهد شد، کُشت و کشتار به حد درماتیکي

تجاوز امپریالیستها به لیبی را محکوم کنیم



بالانرفت، اما در لیبی که وضعیتی مشابه وضع عراق داشته و فذافی و نیروهایش مقاومت می کنند، تجاوز نیروهای امپریالیستی که تنها وسیله برای تامین سلطه بر لیبی می باشد، بدون تردید قربانیهای فراوانی را خواهد گرفت. مردم لیبی مثل دیگر مردمان عرب منطقه حق مبارزه برای کسب آزادی و براندازی حاکمان جبار خود را دارند. اما چنین حقی از طریق مداخله ی نیروهای نظامی امپریالیستی حاصل نخواهد شد و در اهداف مردم برای رسیدن به نان و آزادی خدشه وارد خواهد آمد. نمونه ی تجاوز ارتشهای امپریالیستی به عراق، افغانستان و پاکستان نشان می دهد که چنین مداخلاتی جز به نگه داشتن این کشورها در زیر نفوذ و سلطه ی امپریالیستها معنای دیگری ندارد. امروز هیچ دلیلی حتا در سطح اصول پایه ای سازمان ملل وجود ندارد که مداخلات آمریکا و ناتو را در لیبی توجیه کند. لذا نباید گذاشت که فاجعه مداخلات مسلحانه ی خارجی این بار در آفریقا - دوباره تکرار شود.

حق تعیین سرنوشت مردم هر کشور باید به دست خودشان کسب شود و مداخلات کشورهای خارجی را باید قاطعانه طرد نمود. به علاوه در شرایطی که امپراتوری جهانی سرمایه برای حفظ موضع برتر خود در جهان و آقائی بر کشورهای پیرامونی و استثمار فزاینده ی طبقه ی کارگر و زحمت کشان کشورهای خودی هیچ فرصتی را از دست نمی دهد، امر رهائی ملل تحت ستم جهان نیز جز تحت رهبری طبقه ی کارگر و در راس آن حزب کمونیست در هر کشور و با تدارکی دقیق قابل تصور نیست. حتا جنبشهای رادیکال هم در صورت داشتن رهبری مبارز و آینده نگر در عمل به موفقیت دست نمی یابند و تنها به تخریب رژیم می منجر می گردند، بدون این که ساختمان رژیم پیش رفته را تامین کنند و نهایتاً دوباره افسار دولتها به دست مرتجعان جدیدی می افتد!! کمونیستها و نیروهای آزادی خواه نباید به دنبال جنبشهای خودبه خودی بیافتند، بلکه باید بکوشند تا جنبشهای موجود را زیر رهبری کمونیستی متحد کرده و به هدایت آنان تا پیروزی نهائی بپردازند.

ک. ابراهیم - ۲۷ اسفند ۱۳۸۹

بهاران خجسته باد... بقیه از صفحه اول

فرح بخش رها در دشت و دمن کوهساران را دارند.

اما برای امثال مائی که در میدانهای استثمار و ستم و تحت نظام مردسالار و حاکمیت دین بر دولت برای تهیه ی لقمه نانی برای خانواده هایمان در محیطی خفقانی شب و روز نداریم، این دعوت بی ریای طبیعت بی جواب می ماند. نوروز هم مثل روزهای دیگر است و باید به سرکار و یا درجست و جوی آن و احتمالاً دریافت شندرغاز مزد، صبح زود از خانه بیرون برویم و در اندوه این که قادر به تهیه ی لباسی نو و شیرینی و میوه و غذای خوبی برای جشن نوروز در این محنت سرای تورم و گرانی نیستیم، عذاب بیشتری را بکشیم و یا به دنبال گرفتن مرزدهای پرداخت نشده مان به این در و آن در بزنیم!

قرار نیست که ما سازنده گان اصلی نعمات مادی و معنوی این جامعه در عسرت و تنگ دستی به نان شب محتاج باشیم و سرمایه داران و مزدوران نظام سرمایه داری در عیش و عشرت و بدون ذره ای تلاش، پول پارو کنند و این وضع را هم حالتی طبیعی و «خدا دادی» قلمداد نمایند. زیستن در رفاه و آسایش حق ما است، که از ما دزدیده شده است.

بیانید هر چه بیشتر به نیروی پرتوان و خلاق و دگرگون ساز خود ایمان بیاوریم! بیانید دست در دست هم دیگر نهاده، متشکل شده و مبارزه ی متحدی را جهت سرنگونی نظام ناعادلانه ی حاکم پیش ببریم! و در امید رسیدن به آزادی و رهائی توسط شاه و شیخ و سرمایه داران صف کشیده در وادی لیبرال و «جنبش سبز» آنان نباشیم و برای گرفتن «تمامی قدرت به دست توده ها» بیکار کنیم.

مبارزات قهرمانانه ی خلقهای عرب علیه حکام مستبد یک بار دیگر نشان دادند که اینان ببرهای کاغذی هستند، چنان چه ما مصممانه برای براندازی آنان به پا خیزیم. همچنین این مبارزات همانند آن چه که در ایران در سال ۱۳۵۷ گذشت، نشان دادند که نباید گذاشت گرگان در کمین نشسته، ثمره ی مبارزات ما و خون دانهای ما را از آن خود کنند و بر مسند قدرت نشینند! در تاریخ جهان هیچ جنبشی بدون داشتن

رهبری واقعا انقلابی، به نفع جنبش کننده گان تمام نشده است. لذا وظیفه ی نیروهای آگاه است تا برای ایجاد رهبری پر قدرت راستینی تعال به خود راه ندهند تا توده های کار و زحمت دشمنان پوسیده از نظر تاریخی را تحت رهبری شایسته ای با اردنگی به زباله دانی تاریخ بیاندارند. به امید آن روز که هلهله ی آزادی بر سراسر ایران طنین خواهد افکند.

فرا رسیدن سال نو بر همه ی شما و خانواده هایتان مبارک باد!

نوروزتان پیروز

حزب رنجبران ایران -
۲۵ اسفند ۱۳۸۹



به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org

سایت آینه روز

www.ayenehrooz.com

سایت خبرنامه کارگری

www.karegari.com

سایت رنجبر آنلاین

www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline

سایت آرشیو روزنامه رنجبر

<http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library>





شورش زندانیان... بقیه از صفحه اول

گذاشت. حتی خود رژیم مجبور به اقرار این جنایت شد و درسایت جام جم آنلاین متعلق به رادیو تلویزیون ایران از گذشته شدن ۱۰ نفر در این واقعه خبرداد.

وقتی که در ایران رژیم مدعی است که زندانی سیاسی وجود ندارد، آن وقت دستش برای اذیت و آزار این زندانیان آزاد می شود و اینان را به میان شرورترین زندانیان غیرسیاسی می فرستد تا روحیه ی آنان را تخریب نموده و نهایتاً به زانو درآورد؛

وقتی برخی از این زندانیان سیاسی زن به زندان رجائی شهر و به میان شرورترین زندانیان غیرسیاسی فرستاده می شوند، آنها چنان در عدم امنیت به سر می برند که حتی برای رفتن به توالت و یا حمام، زندانیان سیاسی دیگر را به کمک می طلبند تا مراقب آنها باشند تا کسی به آنها آزار نرساند؛

وقتی زندانیان - به خصوص محکومین در رابطه با مواد مخدر - دهها دهها از جمله در زندان وکیل آباد مشهد اعدام می شوند و حتی خانواده ی این اعدامیها و وکیلان شان از زمان اعدام آنها بی خبر می مانند؛

وقتی که حق برخورداری از داشتن وکیل، بهره مندی از امکانات اولیه بهداشتی، درمانی و فرهنگی از زندانیان سلب می شود و حتی زندانیانی که طبق قانون قرار وثیقه را پرداخت کرده اند و تا تشکیل دادگاهشان باید از زندان آزاد بشوند، قلدنرمنشانه توسط وزارت اطلاعاتی ها و یا پاسداران بازجو از زندان آزاد نمی شوند؛

وقتی که به زندانیان مریض اجازه ی معالجه نداده و عملاً آنها را به مرگ زودرس مجبور می کنند؛

وقتی که رئیس جلاخان دستگاه قضائی، آیت الله صادق لاریجانی - وری قانون کذائی جمهوری اسلامی بخشنامه صادر می کند که «مقدمین علیه امنیت کشور» حق رفتن به مرخصی در روزهای عید نوروز را ندارند؛ وقتی که ...

شورش در زندان علیه این همه تجاوز به حقوق ابتدائی زندانیان برحق است و باید ولو به قیمت گزاف از دست رفتن جان زندانیان، صورت پذیرد. چون که با نظامی چنین وحشی جز با زبان زور نمی توان بحث کرد و از این نظر این شورشها اهمیتی به سزا در سرنوشتی این رژیم جهل و جنایت دارد. در تاریخ نمونه ی شورش در زندانهای دولتهای ارتجاعی کم نبوده است. اگر زندانیان در اردوگاههای فاشیستی با کوره های آدم سوزی و اس - اس های بی رحم،

نظیر زندان بوخوالد، با دادن قربانیان فراوانی توانستند زندانبانان را به زانو درآورده و درهای زندان را برای بازمانده گان زندانی باز کنند - به ویژه در زمانی که فاشیسم در تهاجمش به پایگاه انقلاب جهانی - شوروی - شکست خورده و در حال عقب نشینی بود - و اکنون رژیم جمهوری اسلامی هم در اثر مبارزات توده ای طبقات و اقشار مختلف تحت استثمار و ستم دچار ضعف درونی شده و سرکرده گان آن به جان هم افتاده اند، و رژیم در حشت مرگ به حقوق زندانیان ددمنشانه حمله می کند، شورش علیه آن برحق است.

هزاران سال است که دستگاه های قضائی نظامهای استثمارگر و ستم گر از طریق اعدام مخالفان تلاش مذبحخانه ای را برای حفظ خویش بی هوده به کار بسته اند ولی به جایی نرسیده اند. این امر نشان می دهد که کشتن مخالفان و یا مجرمان از ماهیت به غایت ارتجاعی و ددمنشانه ی این نظامهای ناحق برمی خیزد. لذا باید داغ لعنت خورده های تاریخی دست در دست هم دیگر برای از میان برداشتن این نظامها بکوشند و با افتادن قدرت به دست توده ها و با برچیده شدن بساط استثمارگری و ستم گری و مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله، اعدام انسانها از صفحه ی روزگار رخت ببرند. حزب رنجبران ایران به گلوله بستن زندانیان قزل حصار و اعدام زندانیان سیاسی و غیرسیاسی را محکوم کرده و سردمداران رژیم جمهوری اسلامی را مقصر اصلی این کشتارها می شناسد و از خانواده های کلیه ی زندانیان می خواهد تا صدای اعتراض خود را هر چه بیشتر علیه این قتل نفس و جنایات مرتکب شده توسط رژیم بلند کنند.

مرگ بر رژیم آدم کش و آزادی کُش جمهوری اسلامی ایران!

زنده باد آزادی و سوسیالیسم!

آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی

را فریاد زیم!

شورش علیه ظلم و ستم درهرجانی برحق است!

حزب رنجبران ایران -

۲۶ اسفند ۱۳۸۹



وحدت کمونیستها... بقیه از صفحه آخر

نقش فعالی را در افشای راست رویزیونیست ایفا نمودند. در مبارزه ی ایده نولوژیک بخرنجی که در درون حزب کمونیست چین جریان داشت و رفتاری که جناح چپ در نادیده گرفتن تحلیل تضادهای درون حزب و با یک چماق راندن جناح میانه رو و جناح راست پیش می برد، تشخیص اشتباهات هر جناح برای کمونیستهای غیرچینی و از جمله ما کارچندان راحتی نبود.

در سالهای ۱۳۴۷ - ۱۳۴۹، و تشکیل «سازمان انقلابیون کمونیست» سازمان مادر این رفقا، رفقای تشکیل دهنده ی آن سازمان شرط گرویدن به «سازمان انقلابی» را قبول عضوگیری گروهی آنان ذکر نمودند، امری که مورد قبول «سازمان انقلابی» واقع نشد و به مثابه نظریه ای فراکسیونستی رد گردید. چون که عضوگیری در یک سازمان کمونیستی فردی است.

در دهه ی ۱۳۶۰، حزب رنجبران ایران انجام انقلاب فرهنگی در چین به رهبری مائو برای قطع نفوذ رویزیونیستها در رهبری حزب را اصولی می دانست و از آن در کلیت اش به مثابه - ادامه ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا - دفاع می کرد. در آن زمان مذاکرات رهبری حزب با رفقای اتحادیه کمونیستها در مورد امر وحدت بی نتیجه ماند. چون که این رفقا هرگونه وحدتی را منوط به دفاع بی قید و شرط از رفقای گروه ۴ نفری فوق الذکر می نمودند. نادیده گرفتن وحدت اصولی موجود ما با انقلاب فرهنگی و ادامه انقلاب تا به آخر در جامعه سوسیالیستی برای جلوگیری از برگشت مجدد بورژوازی به قدرت توسط این رفقا و محدود کردن انقلاب فرهنگی در وجود گروه ۴ نفر، بدعتی بود برای وحدت نکردن، آن هم برای کمونیستهای ایران که هنوز در فاز تدارک برای تشکیل حزب کمونیست، سازماندهی کمونیستها و تامین پیوند فشرده ی حزب با توده های کارگر و زحمت کش بودند و نه دست و پنجه نرم کردن با پیشروی سوسیالیسم در ایران! این موضع رفقا همانند نظری بود که در ۱۹۴۲ توسط مائو نقد شده بود که گفت: «آنچه که آنها قبل از هر چیز بدان نیازمندند، «گل نشانند بر پارچه زربفت» نیست، بلکه «هدیه زغال در روز برفی» است.» (سخنرانی در محفل ادبی و هنری یین آن - جلد سوم آثار منتخب به فارسی - چاپ پکن - ص ۱۲۲)

نیمه ی اول دهه ی ۱۳۶۰ بدین ترتیب

به دفاع از حقوق زندانیان در ایران برخیزیم



گذشت و تفرقه در میان کمونیستها بی داد می کرد و شبه تروتسکیستها با تسخیر حزب کمونیست تازه تاسیس شده ی ایران، باتمركز فراوان مشغول تخطئه ی تاریخ جنبش کمونیستی بعد از درگذشت لنین و مشخصا درشوروی و چین بودند.

در دهه ی ۱۳۷۰ و اوایل دهه ی ۱۳۸۰ مشغله ی عمده رفقای اتحادیه کمونیستها تبلیغ مائوئیسم و ضرورت گرویدن به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) بود و شرط چنین گرویدنی را منوط به پذیرش مائوئیسم به مثابه قله تئوری انقلابی پرولتاریا پیش گذاشتند. در آن مرحله نیز با وجودی که حزب ما بدون ایسم گذاری بر نظرات مائو، آنها را تکامل تئوری کمونیسم علمی ذکر می کرد، رفقای رهبری اتحادیه کمونیستها و بعدا حزب کمونیست (م.ل.م.) تحت عنوان این که «شما جوهر مائوئیسم را نفهمیده اید، و تاکید روی جنگ درازمدت خلق و ضرورت مطالعه نظرات گروه ۴ نفر در مورد سوسیالیسم»، و با دنباله روی از نظرات حزب کمونیست انقلابی آمریکا، بار دیگر از تلاش برای یافتن زمینه های وحدت نظری و عملی مشخص و نهایتا تشکیلاتی در مورد امر انقلاب ایران، جز در حد بررسی مسائل سوسیالیسم و بررسی وضعیت طبقاتی جامعه ایران، سرباز زدند و حتا به مبارزه ایدئولوژیک ما در مورد این که «ایسم» گذاریها در نشان دادن تئوری راهنمای پرولتاریا به خصلت علمی بودن این تئوری لطمه می زند و نام گذاری درستی نیستند، نزدیک به ۱۰ سال است که جواب ردیا قبول نداده اند (ولی جالب آن که پیشنهاد ما به آنها در مورد به کارگیری نام «کمونیسم علمی» به مثابه تئوری انقلابی پرولتاریا به جای «مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم» را این جا و آن جا به کار می گیرند!! نظیر این که: «باب آواکیان تاکید کرده «مارکسیسم، کمونیسم علمی، هیچ نظر... تاریخ گرایانه ای را تجسم نمی بخشد...».

طبعا در ادامه ی کار و با نام گذاری خود به عنوان حزب کمونیست (م.ل.م.) دیگر امروحدت کمونیستهای ایران را به محاق فراموشی سپرده اند و تنها برای جلب کمونیستها به دیدگاههای خودشان که اساسا نیز به عاریت گرفته شده از نظرات رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا است، مشغولند و از جمله مایل هستند تا کمونیستها دیدگاه «سنتز نوین» باب آواکیان را بپذیرند.

حال باتوجه به این مقدمه ی مختصر تاریخی،

که گواهی است بر «خودمرکز بینی» رفقا از ابتدای امر، به دیدگاه اخیر «سنتز نوین» مطرح شده توسط حزب کمونیست انقلابی آمریکا و پذیرفته شده توسط رهبری حزب کمونیست ایران (م.ل.م.)، نظری می اندازیم و سوالاتی را مطرح می کنیم با امید به این که رفقا حداقل این بار به آنها جواب داده و با سکوت معنادار خود قضیه را فیصله یافته تلقی نکنند.

۱- از نظر معنای لغوی، سنتز (synthesis) از جمله به صورتهای زیر تعریف شده است: الف - روند ترکیب اشیاء یا ایده ها برای درست کردن یک کلیت بغرنج؛

ب - سنتز عملی است برعکس آنالیز؛ پ - روند تولید یک جسم مرکب از طریق فعل و انفعالات شیمیائی اجزاء بسیط؛ ت - استدلال استنتاجی از عام به خاص یا از علت به معلول؛

ث - از نظر فلسفی: استنتاج منطقی؛ ترکیب تزی و آنتی تزی در دیالکتیک هگلی برای رسیدن به سطح جدید و برتری از حقیقت؛

ج - در ریاضیات: روش اثباتی در جستجوی حقیقتی شناخته شده از طریق یک رشته استنتاجات در مورد آن چه که باید اثبات شود؛

چ - و ... از مجموعه ی این تعاریف از جمله می توان نتیجه گرفت که سنتز روندی است در ترکیب اشیاء یا ایده ها که ضرورتا خواص اجزاء تشکیل دهنده اش را نداشته و موقعیت مستقلی دارد چه بسا در تضاد با اجزاء اولیه و به این اعتبار نمی تواند به عنوان رشد و بالندگی یک جسم و یا یک ایده (development) باشد.

به تعاریف زیر در مورد رشد توجه کنیم: الف - رشد به مثابه روند پویائی پیشرفت، هم چنین به مثابه به کارگیری یک تغییر، یا تکامل، یا رویش و پیشروی یک منطقه ی شهری شناخته می شود؛

ب - رشد هم چنین پدیده ای است که اشارت دارد که مردم قادر به کنترل آینده شهر خود هستند. پدیده ای که از طریق آن مردم می توانند شرایط زنده گی خود را در جهان بهبود بخشند. در جهان مدرن رشد می تواند هم چنین در مورد علوم و بیولوژی صورت پذیرد؛

پ - رشد به معنای نمو جسم ارگانیک، گسترش گام به گام و ممکن ساختن فزاینده گی، می باشد؛

ت - رسیدن یا آوردن به مرحله ای بعدی پیش رفته تر یا گسترش یافته تر؛ ث - نمو کردن یا باعث نمودن تدریجی؛ ج - به وجود آوردن یا آمدن؛ چ - و ...

از مجموعه ی این تعاریف نیز به طور منطقی می توان نتیجه گرفت که رشد دادن یک جسم یا یک ایده به معنای همه جانبه تر کردن آن پدیده است و روشن نمودن زوایای کشف نشده ی آن در شرایط جدید.

به این اعتبار علوم دقیقه و یا علم اجتماع رشد یابنده اند، پیوسته برگنجینه ی آنها بر اساس تجارب جدید افزوده می شود و لذا سنتز پذیر نیستند و هر علم رشد یافته ای علم قبلی را کلا نفی نمی کند. سنتز از نفی به وجود می آید و رشد از اثبات. بنابر این رفقا باید توضیح دهند که مبنای ادعای رفقای رهبری حزب کمونیست انقلابی آمریکا و هم چنین ادعای رهبری حزب کمونیست ایران (م.ل.م.) که به ترتیب در زیر خواهند آمد، چیست؟

رفقای آمریکائی: «باب آواکیان طی ۳۰ سال اخیر نه تنها رهبری همه جانبه حزب ما را تامین کرد، بلکه به تعمیق تحلیل علمی از تجربه جنبش بین المللی کمونیستی و نگاه استراتژیک به انقلاب کمونیستی ادامه داد. نتیجه این کار، ظهور سنتز نوین، یعنی تکامل بیشتر چارچوب تئوریک برای پیشبرد این انقلاب بوده است.

رفقای ایرانی: «سنتز نوین سلاح فکری جدید است برای توضیح این واقعیت و تغییر آن. تلاش اولیه ی طبقه ما برای تغییر جهان، بخشی از جهان امروز است. جهان امروز آنرا با خود حمل میکند. اعمال ما بخشی از تاریخ شد. در نتیجه ما باید آنرا علمی تر و عمیق تر از همیشه بفهمیم و توضیح دهیم. سنتز نوین با عناصر اصلی و شاخص های اصلی علم مان دست و پنجه نرم می کند. مانند ماتریالیسم تاریخی، دیالکتیک، فلسفه، علم، ایدئولوژی، طبقه، حزب، دولت، دیکتاتوری پرولتاریا، مساله ی رهبری و جایگاه استراتژیک پرولتاریا و گروه بندی ها و طبقات درون جامعه. همه این ها موضوعات بسیار بزرگی هستند که سنتز نوین با آنها سر و کار دارد.» (م.پرتو حقیقت شماره ۵۲)

در دو ادعای فوق سنتز به مثابه تکامل بیشتر چارچوب تئوریک ارزیابی شده است. در حالی که سنتز تئوری کمونیسم علمی بنا به تعریف به معنای نفی آن در یک مرحله



ی بالاتری از درک منطقی علمی می باشد؟! ▶

۲- تکامل علم اجتماع بشری ناشی از جمع بندی از وجود طبقات، افشاربینابینی، گروه بندیهای گوناگون در کشورهای متفاوت که در سطوح متفاوت رشد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، دیدگاههای متفاوت فلسفی، مذهبی و ... قرار دارند و مبارزات طبقات متضاد طی قرون و اعصار؛ رشد علوم و فنون و برخورد به قوانین هستی؛ رشد تولید و تاثیر آن در سهم بری افراد درگیر تولید و بالاخره کنش و واکنش میلیاردها انسان به طور دائمی رشد و تکامل یافته و عام ترین قوانین حرکت جامعه بشری را در هر مرحله از تکامل آن بیان می کند. علم مبارزه ی طبقاتی نمی تواند همانند علوم دقیقه (ریاضیات و فیزیک) که با عناصر به مراتب کمتری سروکار دارند، از دقت لازم برخوردار شود. به همین علت به جز در موارد عام تعیین رشد جوامع بر اثر ارزیابی از شیوه تولید، مبارزات طبقاتی و ارائه ی خطوط اصلی تغییرات و تکاملات ناشی از آنها، در بقیه موارد باید در پراتیک هر کشور، اجرای هر سیاست، هر سازمانیابی یا هر روش کاری مورد تحلیل مشخص قرار بگیرند. مثلا : انقلاب در روسیه از طریق قیام شهری صورت گرفت و در چین از طریق جنگ توده ای دراز مدت. پس انقلاب قهرآمیز نقطه نظر درست عام مشترک برای هر دو انقلاب است. اما چه گونه گی انجام آن از کشوری به کشور دیگر به دلیل وضعیت مشخص اش فرق می کند. هرچندکه تعیین عام موضوعاتی نظیر: هدف انقلاب، طبقات و نیروهای انقلابی و ضدانقلابی، نیروی رهبری کننده انقلاب، نیروی عمده انقلاب و ضدانقلاب، باید دقیقا با تحلیل مشخص از مرحله ی انقلاب در هر کشوری، صورت گیرند، هر چند که این موضوعات ضرورتا ماند هم در کشورهای مختلف نیستند. یا بررسی مبارزه ی طبقاتی در کشور سوسیالیستی به وجود آمده از انقلاب پیروز در کشوری امپریالیستی و یا کشوری جهان سومی جز در خطوط عام، ضرورتا در اجزاء اش مشابه هم نیستند.

آن چه را که ما علم مبارزه طبقاتی می نامیم آن قوانین عامی است که در همه جا صدق می کند و در بقیه موارد ما با قوانین مبارزه طبقاتی مشخص در هر کشور سروکار داریم. به همین علت می گوئیم کمونیسم علمی توسط مارکس و انگلس پایه گذاری شد

و توسط لنین و مانو باتوجه به انقلاب درکشور خودی و با جمع بندی از مسائل جهانی، رشد و تکامل داده شد که عام ترین قوانین مربوط به مبارزه ی طبقاتی در جهان می باشد که کلیتی را تشکیل می دهند. وگرنه بودند کمونیستهای که برخی نکات درستی را در برخورد به مسائل مبارزه طبقاتی مطرح کرده اند، ولی آنها نتوانستند علم کمونیسم را در مسائل اساسی انقلابی جهانی رشد و تکامل بدهند. به این اعتبار، حتا اشتباه دیدگاهی و یا عملکردی برخی از رهبران پرولتاریا را بازگو کردن نیز نمی تواند به پای تکامل علم انقلاب نوشت و یا نقد نظر آنان را تکامل علم کمونیسم به حساب آورد.

مثلا استفاده ی انگلس از فرمول یک جانبه هگل در مورد « تز - آنتی تز - سنتز » برای توضیح گذار از کمونیسم اولیه به جامعه طبقاتی و سپس به کمونیسم پیش رفته، نادرست بود. چون که قانون تضاد، قانون ذاتی اشیاء و پدیده ها و قانون اساسی دیالکتیک است. دیالکتیک ماتریالیستی توسط مارکس و انگلس در رد دیالکتیک ایده آلیستی هگل بود که توانست به درخشان ترین وجهی به توضیح جهان مادی و جوامع بشری بپردازد. اما باتوجه به مجموعه نظرات ماتریالیستی - دیالکتیکی مارکس و انگلس این لغزش جبر گرایانه (دترمینیستی) را به صورت قانون مندی عام مطرح کردن، نقش تعیین کننده ای در پیشبرد مبارزات طبقاتی پرولتاریا و توده های زحمت کش جهان نداشته و یا باعث شکست آنها نشده است.

یا مثلا پیش بینی آنها در مورد این که انقلاب در آینده در چند کشور پیش رفته اروپای سرمایه داری صورت خواهد گرفت، با توجه به تغییرات عینی ناشی از رشد سرمایه داری به مرحله ی امپریالیسم، عملی نشد و انقلاب در کشورهای عقب مانده تر که حلقه های ضعیف در زنجیره ی اسارت جهانی امپریالیستی به حساب می آمدند (لنین) و تضادهای اساسی جهان در آنها تمرکز یافته بود، صورت گرفت. ولی این ایده باتوجه به جهانی تر شدن سرمایه، اهمیت خود را از جمله در قطب «اتحادیه اروپا» مجددا حفظ کرده است و انقلاب پرولتاریائی در این کشورها به احتمال زیاد در هماهنگی بایک دیگر پیش خواهند رفت. و به هر حال نمی توان بر این اساس علم کمونیسم که توسط مارکس و انگلس کشف و تدوین شد را سنتز نمود، چون که نکات نادرست یا نادقیقی را در این جا و آن جا در نظرات آنان می توان یافت!

یا نقد لنین از انترناسیونال کمونیستی در کنگره دوم آن، دایر بر این که انترناسیونال روسی شده است، نمی تواند به مفهوم نفی انترناسیونال و برخورد «سنتزوار» به آن باشد. دامنه ی این انتقادات را می شود به تحلیلیها و سیاستها و عمل کردهای نادرست حزب کمونیست شوروی بعد از درگذشت لنین و حزب کمونیست چین کشاند. اما نمی توان بر این نقدها اتیکت «سنتز تئوریک» را چسباند و نام آن را تکامل کمونیسم علمی خواند! ۳- در پیشبرد علم مبارزه طبقاتی، همانند علوم دقیقه، معیار صحت یک تئوری یا سیاست، جواب گرفتن در پراتیک انقلابی است و جوابی که پراتیک انقلابی توده های کارگر و زحمت کش در پیش برد سیاستها، سازمان یابی ها، رهبریها یا سبک کارها می دهند و جمع بندی این پراتیکها و فشرده کردن آنها معیار نسبی درستی را در هر لحظه تاریخی مشخص می دهند. چنین دیدگاهی علمی است. حقیقت نسبی است. ولی دست یابی به حقیقت در عرصه ی اجتماعی منوط به ادعاها نیست. مگر آن که آن ادعاها در عمل صحت خود را نشان داده باشند. در عین حال افراد بر اساس جهان بینی و موقعیت اجتماعی خود به مثابه استعمارگر و ستمگر یا استثمارشونده و ستم دیده به پدیده ها برخورد می کنند و نه بطور منفعل و صرفا به خاطر کشف حقیقت و به اصطلاح علمی رفتار کردن!

این که در مسائل علمی و به خصوص در علوم دقیقه دانشمندی غیر ماتریالیست، کاری علمی می کنند دقیقا بدان معناست که آنها در آزمایش گاه ماتریالیستی رفتاری کنند، چون که با ایده آلیسم به جایی نمی رسند. اما این نمی تواند حکمی کلی برای تمامی بشریت باشد. طبقات متضاد در برخورد به مسائل مبارزات طبقاتی و جامعه درک خود را ارائه می دهند و نه ضرورتا درک علمی از آن را. به همین دلیل کلیه کسانی که در هر مرحله ی تاریخی معین علیه ظلم و ستم طبقات حاکم مبارزه می کنند، صاحب موضع محق تری می باشند. کارگر ساده ای که آگاهی چندانی هم ندارد دقیقا می فهمد که استثمار می شود. در حالی که کارفرمای اش چنین نمی اندیشد و استثمار را به رسمیت نمی شناسد. در نتیجه حقیقت نسبی در برخورد به مسائل مبارزاتی طبقات مختلف جامعه در حد احساسی اش، متعلق به آن طبقاتی است که مبارزه را در جهت «رشد تاریخ از قلمرو ضرورتها به قلمرو آزادی» پیش می برند. استثناء ▶



کمونیزمی ممکن است انحرافات توسط احزاب کمونیست روی دهد. برخورد به انحرافات آنها امری ضروری و قابل قبول می باشند و نه بیشتر و ربط دادن آن به کل دیدگاه!

به طور نمونه در اوایل دهه ی ۱۹۴۰ در بحبوحه ی جنگ جهانی دوم، دولتهای امپریالیستی آمریکا و انگلیس به دولت شوروی فشار وارد نمودند که برای همکاری در مبارزه علیه فاشیسم هیتلری باید انترناسیونال منحل شود. به هنگام انحلال انترناسیونال تاکید شد که در زمان مناسب دوباره انترناسیونال به وجود خواهد آمد. ولی این سازشی غیراصولی بود که به حق باید مورد نقد قرار گیرد. یا در جریان مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن، رفقای رهبری حزب کمونیست چین در برابر سوال هیئت نماینده گی «سازمان انقلابی» در مورد این که چرا حزب کمونیست چین برای تشکیل انترناسیونال جدید برنامه ای ندارد؟ آنها جواب دادند که اکنون وضع به گونه ای است که با مذاکرات دوجانبه احزاب کمونیست کار بهتر پیش می رود، چون که تشنیت افکار هنوز در میان نیروهای کمونیست زیاد است.

این مواضع را می توان نقد کرد و ناپگیر یا بدبینانه خواند. ولی چنین نقدی مشخصا بر سر محکم به دست گرفتن پیاده کردن اصل انترناسیونالیسم پرولتری و ایجاد انترناسیونال است که حزبی به آن بی توجه بوده و در حد جُست و جوی علت این انحراف معنا می یابد و نه تکامل انترناسیونالیسم! لذا نمی توان به آن نقد، برچسب «سنتر» یا «تکامل» کمونیسم علمی در این مورد زد!!

شاید بی مورد نباشد که بگوئیم آن چه که توسط لنین در مورد حزب سازی مطرح شد، نکات مهم جدیدی بود که در قالب احزاب سوسیال دموکرات موجود نبود. به علاوه حزب تراز نوین لنینی زمانی معیار تشکیل احزاب کمونیست شد که نظرات لنین در عمل صحت خود را ثابت کرده بودند. حال باید این سوال را از رفقای آمریکائی کرد که کدام تجربه مستقیم جهانی صحت نظرات شما را ثابت کرده است که اکنون انتظار دارید نظرات شما مورد تایید دیگر تشکلهای کمونیست قرار گیرد و احيانا معیار وحدت کمونیستها باشد؟! آیا مقایسه کردن نظرات آواکیان با نظرات زمان مارکس و انگلس به معنای تلاش برای ایسم تراشی جدید نیست؟ وانگهی نظرات مارکس و انگلس نیز پس از ۵۰ سال مبارزه بی امان علیه نظرات

انارشیزمی و بورژوائی به تئوری

اجزاء متضادش جوهر و اساس «دیالکتیک را می سازد». (به نقل از «درباره تضاد». جلد اول آثار منتخب مائو. اوت ۱۹۳۷) مائو نیز تاکید می کند: «قانون وحدت تضاد، اساسی ترین قانون دیالکتیک ماتریالیستی است» (همان جا)

به علاوه مائو در گفت و گویی «درباره مسائل فلسفه» در اوت سال ۱۹۶۸ - ترجمه ج. رمضانی، انتشارات مردم - گفت:

«اصلا چیزی مثل نفی در نفی وجود ندارد. اثبات، نفی، اثبات، نفی... در تکامل اشیاء یا پدیده ها هر حلقه ی زنجیری از وقایع هم نفی است و هم اثبات. جامعه برده دار، جامعه اولیه را نفی می کند و اگر به جامعه فنودالی رجوع کنیم می بینیم جامعه برده داری به نوبه خود جامعه فنودالی را اثبات می کند... من اعتقاد ندارم که کمونیسم بدون هیچ گونه تغییر کیفی سیر خواهد کرد، که به وسیله تغییرات کیفی به مراحل مختلف تقسیم نخواهد شد... این موضوع در پرتو دیالکتیک قابل تصور نیست».

باتوجه به نکات فوق در مورد نقش تضاد در بررسی پدیده ها و نقد نفی در نفی توسط مائو، این مقوله که بخشی از دیالکتیک ایده آلیستی هگل است اولاً به مثابه یک نظریه کمونیسم علمی امروزه مطرح نیست و ثانیاً توضیحات نادرست استالین در مورد قوانین دیالکتیک از جمله در این زمینه به مثابه بخشی از کمونیسم علمی نبوده و پیوسته مورد انتقاد در جنبش جهانی کمونیستی قرار گرفته است. بنابراین معلوم نیست که باب آواکیان چه تکامل و یا «سنتری» در این مورد انجام داده است؟

در مورد انترناسیونالیسم: رفقای آمریکائی می نویسند:

در عین حال که انترناسیونالیسم از زمان بنیانگذاری کمونیسم همواره یک اصل پایه ای کمونیسم بوده است، اما آواکیان از شیوه های برخورد نادرست به این اصل در تاریخ جنبش کمونیستی جمع بندی کرد و شالوده تنوریک برای پیشبرد مبارزه جهت غلبه بر این دور شدن ها از انترناسیونالیسم و پیشبرد انقلاب کمونیستی به شیوه ای عمیقاً انترناسیونالیستی تر را تقویت کرد.

طبق این اظهاریه اصل انترناسیونالیسم پرولتری مورد نقد آواکیان نیست و تنها به شیوه های برخورد نادرست برخی احزاب کمونیست به این اصل، انتقاد دارد. پس تکامل یا «سنتری» در رابطه با دیدگاه کمونیسم علمی نسبت به انترناسیونالیسم در کار نیست. در مورد پیاده کردن هر اصل

در هر قاعده ای وجود دارد. ممکن است در حالتی استثنائی یک بورژوا در ارزیابی از یک پدیده مربوط به جامعه، مبارزه ی طبقاتی و غیره، نظر درست تری نسبت به یک کارگر داشته باشد. اما عدم پذیرش این واقعیت که در مسائل مربوط به مبارزه ی طبقاتی، طبقه ی کارگر در موضع درست تری نسبت به سایر طبقات در جامعه قرار دارد، افتادن به موضع غیر طبقاتی و مافوق طبقاتی تحت بهانه ی دفاع از «حقیقت علمی» است. آیا برده داران، فنودالها و سرمایه داران بهتر از برده ها، دهقانان و طبقه کارگر راه حل ایجاد جامعه ای آزاد و برابر و بدون ستم و استثمار ارائه داده اند؟ اگر نه پس حقیقت طبقاتی نسبی وجود دارد. تاکید مارکس بر انقلابی بودن طبقه کارگر در مقایسه با طبقات دیگر جامعه (نقد برنامه گوتا) ناشی از این واقعیت است که طبقه ی کارگر در میدان کار تولیدی و استثمار حداقل در حد احساسی صاحب درک درست تری است تا طبقه ی بورژوائی استثمارگر و ستمگر.

۴- در این بخش باتوجه به ادعای «دست و پنجه نرم کردن ستر نوین» با مسائل بنیادی تئوری کمونیسم علمی، کمی برخی این مقوله ها را از نزدیک بررسی می کنیم. همان طور که در بالا نقل کردیم آنها می نویسند:

سنتر نوین با عناصر اصلی و شاخص های اصلی علم مان دست و پنجه نرم می کند. مانند ماتریالیسم تاریخی، دیالکتیک، فلسفه، علم، ایدئولوژی، طبقه، حزب، دولت، دیکتاتوری پرولتاریا، مساله ی رهبری و جایگاه استراتژیک پرولتاریا و گروه بندی ها و طبقات درون جامعه. همه این ها موضوعات بسیار بزرگی هستند که سنتر نوین با آنها سر و کار دارد.

در مورد فلسفه: رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا می نویسند: باب آواکیان استدلال کرده «نفی- نفی» می تواند گرایش به سوی «ناگزیر - گرایی» داشته باشد. انگار چیزی محتوم است که توسط چیزی دیگر به شیوه ای مشخص نفی شود و به یک سنتر تقریباً از پیش تعیین شده بینجامد.

لنین در «یادداشت های فلسفی»: «خلاصه درسهائی درباره تاریخ فلسفه «هگل، جلد اول، بخش «مکتب ایلیات» می نویسند: دیالکتیک به معنای واقعی کلمه، مطالعه ی تضاد در خود جوهر اشیاء و پدیده ها است.» ویادر «درباره مسئله دیالکتیک»، می نویسند: «دوگانه شدن یک واحد کل و معرفت بر



انقلابی پرولتاریا مبدل شد و حتا در قیام کمون پاریس نقش تعیین کننده ای نداشتند.

درمورد مسائل دیگری نظیر «درمورد خصلت دیکتاتوری پرولتاریا و جامعه سوسیالیستی به مثابه گذار به کمونیسم» و یا «برخورد استراتژیک به امر انقلاب» و غیره نیز استدلالات مشابهی می توان کرد. بدون این که پراتیک انقلابی مَهر تاییدی بر این نظرات مشخص راجع به جامعه ی سوسیالیستی زده باشد - به خصوص این که هنوز درکشورهای پیش رفته ی سرمایه داری که تولید وسیعا خصلتی اجتماعی یافته و زمینه ی مادی برای گذار به سوسیالیسم بسیار مناسب تر از کشورهای سرمایه داری عقب افتاده می باشد، صورت نگرفته است تا ساختمان سوسیالیسم در این کشورها تجارب جدیدی را دربرابر طبقه ی کارگر و احزاب کمونیست قرار دهد. در نتیجه صحبت استدلالی کردن درمورد این که فلان یا بهمان سیاست یا روش کار در تعمیق سوسیالیسم مناسب است و آن را تکامل کمونیسم علمی نامیدن، نشانه ای است از گرفتاری طراحان در ایده آلیسم متافیزیکی!

بنابراین تا زمانی که حزب کمونیست انقلابی آمریکا، انقلاب را در کشور آمریکا به پیروزی نرسانده و نتایج دقیقی از تجربه انقلابی جدید پرولتاریای آمریکا به پیروی از نظرات آوکیان حاصل نشده و یا این که درکشوری دیگر نظرات آوکیان پیاده نشده و صحت خود را در عمل نشان نداده باشند، تلاش برای نشان دادن این که این نظرات «تکامل» و یا «سنتر» کمونیسم علمی است، فاقد حقایق بوده و به دور از دیدگاه ماتریالیسم - دیالکتیک است.

توجه کنیم که مارکس و انگلس با تسلط بر ماتریالیسم دیالکتیکی و تعهد فوق العاده شان در خدمت به امر طبقه کارگر، می توانستند صدها صفحه نیز درمورد این که سوسیالیسم چه گونه باید باشد بنویسند. اما تعهد آنان به جهان بینی شان چنین اجازه ای را به آنها نداد و آنها عمر پربارشان را اساسا وقف نقد جامعه ی طبقاتی و کشیدن خطوط کلی عام نسبت به سوسیالیسم و کمونیسم نمودند و نه بیشتر.

ک.ابراهیم - ۱۷ اسفند ۱۳۸۹



نکاتی پیرامون بحران... بقیه از صفحه آخر
مجددا در قرن بیست و یکم وجود دارد؟ در

تهیه پاسخ مناسب به این سؤال بگذارید به بررسی نکات اساسی زیرین پردازیم:

۲ - مدیریت سیاسی تسلط بر جهان بوسیله اولیگوپولی های عمدتا مالی انحصاری بطور ضروری و عموما با قهر عریان اعمال گشته و به پیش برده می شود. زیرا آنها برای اینکه وضع موجود را به نفع ساکنین «جزایری پر از عزت و رفاه خصوصی» حفظ کنند به اولیگارشی های کشورهای امپریالیستی سه سره دیکته می کنند که بطور دائم و سیستماتیک ۸۵ در صد مردم جهان (قربانیان نظام) را از دسترسی به منابع طبیعی کره خاکی محروم سازند. لازمه اصلی این امر ریشه اصلی میلیتاریزه ساختن پروسه جهانی تر شدن سرمایه است که در عمل جهان ما را تدریجا به سوی استقرار یک «امپراطوری آشوب» بویژه در بیست سال گذشته (از اوان پایان دوره جنگ سرد به این سو) سوق داده است. در این مدت زمان به موازات «پروژه واشنگتن» مینی بر کنترل نظامی کره خاکی و گسترش اشتعال جنگ های «بی پایان» و نامحدود در اکناف جهان، سازمان نظامی «ناتو» با ترسیم خود به عنوان «نماینده جامعه بین المللی» موفق گشته که سازمان ملل متحد را عملا به حاشیه رانده و در اکثر مواقع به جای آن «بیاندیشد» و عمل کند.

۳ - در عصر «جنگ سرد» قدرت و هژمونی طلبی آمریکا توسط حضور و اعتلای سه چالش بزرگ (شوروی، جنبش های رهائی بخش در کشورهای جنوب و جنبش های کارگری در اروپای آتلانتیک) بطور قابل ملاحظه ای مهار و تحدید می شد ولی با فرود و ریزش آن سه چالش بشریت زحمتکش وارد عصری گشت که در آن هیچ نوع کنترل و مهارری بر «رانت خواری» اولیگارشی های حاکم در کشورهای جی ۸ (به اضافه چین) که جملگی در خدمت اولیگوپولی های انحصاری مالی قرار دارند، موجود نیست. در اوضاع فعلی نه تنها سطح زندگی زحمتکشان در سراسر جهان کاهش یافته بلکه سرکردگان نظام تحت علم پاره های فریبنده و گمراه کننده ای مثل برون رفت از «کسر بودجه» و «کمربندها را سفت کنید!» و «مبارزه علیه تروریسم» و مبارزه «علیه مواد مخدر» موفق گشته اند که بخش قابل توجهی از خدمات اجتماعی و بهداشتی و آموزشی را که مردم زحمتکش جهان طی سالها مبارزه کسب کرده بودند،

دوباره از آنها پس بگیرند. به هر رو فصلی که با بروز بحران عمیق نظام سرمایه در اواخر قرن نوزدهم شروع گشت و بالاخره به عروج دوره اول امواج رهائی بخش در نیمه دوم قرن بیستم منجر گشت، اکنون سال هاست که به پایان عمر خود رسیده و دومین موج در حال شکلگیری است. آنچه که بین افول و سقوط موج اول و احتمال عروج موج دوم حضور پیدا کرده «هیولای» هار «امپراطوری آشوب» است که بی مهابا و بدون مانع (و ستون مقاومت) زحمتکشان جهان را به سوی فلاکت، بی امنی و گرسنگی بیشتر سوق می دهد.

۴ - این شرایط در کشورهای شمال باعث گشته که عملا آزادی های دموکراتیک حتی در حد و حدود رسمی و چهارچوب بورژوازی کاهش فوق العاده یافته و در اکثر مواقع به کلی لغو گردند. این عقب گرد و «چرخش به گذشته» زیر ماسک لفاظی های مربوط به گفتن پست مدرنیست ها ابراز و بیان می شود. مطابق این گفتن، عصر مبارزات طبقاتی و ملی به پایان عمر خود رسیده و میدان کارزار در بست در اختیار «فرد» که تنها عامل دگرذیبی اجتماعی است، قرار گرفته است. در کشورهای جنوب با اینکه توهم پست مدرنیستی چندان گسترده نیست ولی اندیشه های به غایت پانیستی - انتیکی از یک سو و تمایلات و اعتقادات بنیادگرایی دینی و مذهبی از سوی دیگر بخش قابل توجهی از توده ها را در زندان «خانواده ی توهمات» خود محبوس ساخته اند. در نبود یک چپ اصیل و متحد هم در اکثر کشورهای مرکز و هم در کشورهای پیرامونی، نیروهای پانیستی و بنیادگرایان دینی و مذهبی فرصت یافته اند که با حمایت مستقیم و غیر مستقیم راس نظام جهانی بیش از هر زمانی در گذشته ابتکار عمل را در میدان کارزار سیاسی بدست خود بگیرند. از این منظر و چشم انداز، شرایط حاکم بر جهان کنونی با شرایط سیاسی دوره های پیش از آغاز جنگ دوم جهانی و عصر «جنگ سرد» تفاوت فاحش دارد. در آن دوره ها نظام جهانی توسط نیروهای سوسیالیستی، جبهه های متحد مردمی، جنبش های رهائی بخش ملی و جنبش های وسیع کارگری نه تنها به طور جدی به چالش طلبیده می شد بلکه مدتها با موفقیت قابل ملاحظه ای از طرف آنها مورد «تحدید» قرار گرفته و حتی مجبور به دادن امتیازات هم می شد.

۵ - اما آن چه که در اوضاع کنونی شایان توجه است تعمیق بحرانی است که کلیت نظام را در بر گرفته و موقعیت



▶ هژمونی طلبی راس آن (آمریکا) را به خطر انداخته است. در ادوار گذشته نظام سرمایه با توسل به نظامیگری و جنگ می‌توانست از بحران‌های بزرگ عبور کرده و بهبودی حاصل کند. ولی بحران عمیق کنونی در زمانی برملا و آشکار گشته که نظام نقدا مدتهاست که در باتلاق جنگ‌های بی پایان و نامحدود در اکناف جهان غوطه ور شده است. در پرتو این شرایط امکان رادیکالیزه شدن و تعمیق مبارزات محرومین و قربانیان نظام علیرغم وجود موانع بزرگ (بویژه فقدان یک چپ اصیل متحد) بطور محسوسی میسر گشته است. در کشورهای امپریالیستی سه سره با اینکه اولیگارش‌های دولت‌های حاکم در کلیت خود زیر سؤال قرار نگرفته اند ولی تضاد مردم با اولیگوپولی‌های انحصاری مالی و مخالفت نیروهای طرفدار صلح و عدالت اجتماعی با سیاست‌های جنگی آمریکا در عراق، افغانستان و ... بحدی در دو سال گذشته (۲۰۱۰ - ۲۰۰۸) افزایش یافته که برای اولین بار موقعیت اولیگوپولی‌های مالی، نفتی و امنیتی را به خطر انداخته است. با این همه این دفعه نیز مثل دهه‌های آغازین قرن بیستم عروج امواج نوین رهائی بخش علیه نظام سرمایه در بعضی از کشورهای پیرامونی (جنوب) به وقوع خواهد پیوست.

۶ - مرحله دوم «بیداری» و عروج امواج مبارزاتی در کشورهای جنوب در حال شکلگیری و رشد است در مرحله اول بیداری و رهائی جنوب که بلافاصله بعد از وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه «نیمه پیرامونی» در تعدادی از کشورهای جنوب - مثل ایران، ویتنام، چین، فلسطین و ... - به وقوع پیوست، بعدها در دوره ی «عهد باندونگ» ۱۹۷۵ - ۱۹۵۵ به اوج شکوفائی خود رسید. امروز بررسی فعل و انفعالات سیاسی در سطح جهان و تحلیل‌های مولفین مکتب نظام جهانی سرمایه حکایت از آن دارند که مرحله دوم «بیداری و رهائی جنوب» از یوغ نظام جهانی در آستانه وقوع است. در مرحله اول اجزاء این موج از حمایت و عنایت سیاسی، مالی و حتی نظامی ملت - دولت‌های برآمده از انقلابات ضد سرمایه‌داری (شوروی و چین) از یک سو و از همکاری و پشتیبانی جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی در اروپای غربی از سوی دیگر بهره مند بودند. ولی در مرحله کنونی (دوم) بیداری و رهائی مبارزات مردمان کشورهای جنوب از وجود آن «موهبت‌ها» (که بدام منطق حرکت سرمایه یعنی انباشت

سود افتاده و با فروپاشی و تجزیه و یا با «اخته زانی» روبرو گشتند)، محرومند. در نتیجه بهترین سناریوی محتمل در اوضاع فعلی این است که پیشرفت‌ها در مقاومت‌ها و مبارزات در بخشی از کشورهای پیرامونی جنوب زمانی موفق خواهند گشت که امپریالیسم «جمعی» سه سره را مجبور به عقب نشینی ساخته و او را از تعقیب و اعمال پروژه ای جنائی و ویران ساز کنترل نظامی بر جهان برای مدتی هم که شده بر حذر ساخته و یا حداقل به تعویق اندازند. واقعیت این است که اگر حتی این سناریو به حقیقت پیوسته و پیروزی‌هایی برای کشورهای جهان سوم ببار آورد باز امکان «بهبودی» نظام «در بستر مرگ افتاده» و توسل مجدد او به تهاجم و چپاول بعد از «بازسازی» خود مثل روزگاران گذشته به قوت خود باقی است. در پرتو این شرایط آن سناریویی مردم زحمتکش جهان (قربانیان نظام) را به پیروزی نهائی علیه نظام و استقرار «جهانی بهتر» خواهد رساند که در آن چالشگران ضد نظام در کشورهای مسلط مرکز بعد از احراز موقعیتی مبنی بر بنای یک چپ متحد و متعهد (و بسیج کارگران و دیگر زحمتکشان دور شعارهای رهائی بخش) به حمایت و پشتیبانی از دومین موج «بیداری و رهائی» در کشورهای در بند پیرامونی (جنوب) برخیزند. در اوضاع فعلی ایجاد انترناسیونالیسم کارگری و توده ای یک امر ضروری محسوب می‌شود. آیا امکان استقرار چنین انترناسیونالی وجود دارد؟ در پاسخ به این سؤال بهتر است که به بررسی نکاتی در ارتباط با این پرسش به پردازیم.

۸ - ایجاد و تثبیت انترناسیونالیسم کارگری و توده‌های مردمی می‌تواند با پیشرفت‌های انقلابی پیروزمند (مثل آنهایی که در حال حاضر در کشورهای آمریکای لاتین و نپال به وقوع می‌پیوندد) میسر گردد. این پیشرفت‌ها اگر به راه خود ادامه دهند می‌توانند با گسترش چشم اندازه‌های سوسیالیستی خود به از میان برداشتن سرمایه‌داری در بخش‌هایی از جهان (البته با تعبیه و تنظیم سیاست‌های گسست از محور نظام جهانی) فائق آیند. تلاش این ملت - دولت‌ها در جنوب برای رهائی از هژمونی راس نظام می‌تواند با مهار کردن قدردستی اولیگوپولی‌های امپریالیسم جمعی، فرصت‌های نوینی را در اختیار چالشگران ضد نظام بگذارد. این چالشگران که اکثر مارکسیست‌ها، سوسیالیست‌ها و دیگر نیروهای برابری طلب و ضد گلوبالیزاسیون سرمایه و نهادها و تشکل‌های ضد جنگ و طرفدار عدالت اجتماعی را شامل و دربر می‌گیرند، می‌خواهند که با مبارزات خود به احیای مجدد بیداری در جنوب مثل اوایل قرن بیستم و نتیجتاً به شکلگیری و رشد انترناسیونال توده ای با کارگران و مارکسیست‌ها در راس آن جامعه عمل ببوشانند. نیروهای دموکراتیک، مترقی و برابری طلب در کشورهای مرکز و حتی در کشورهای پیرامونی که ضرورتاً مارکسیست نبوده و علیرغم مخالفت شدید با سیاست‌های خصوصی سازی «بازار آزاد» نئولیبرالی و قدردستی مالی و انحصاری اولیگوپولی‌ها در حال حاضر خود سرمایه‌داری را به زیر سؤال نبرده اند، باید و ضروری است که تحت تاثیر مارکسیست‌ها از احیای مجدد امواج بیداری و رهائی در کشورهای جنوب حمایت کنند. در دوره اول عروج امواج رهائی در جنوب در



سالمی‌های آغازین قرن بیستم، این نیروهای غیر مارکسیست از خواسته‌های انقلاب ضد تزاری روسیه (۱۹۰۵) و از رهبری ستارخان در انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۸)، از امیلیانا زاپاتا در انقلاب مکزیک (۱۹۱۰) از سون یات سن در انقلاب چین (۱۹۱۱) و... دفاع و حمایت کردند. اخلاف این نیروها سالها بعد از بروز انقلاب اکتبر روسیه، در ۱۹۱۷ و سپس از انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ و متعاقباً از انقلاب ویتنام و کوبا و جنبش‌های رهائی بخش ملی «عهد باندونگ» دفاع و پشتیبانی کردند. به نظر نگارنده امروز نیز که ما در آستانه عروج مجدد امواج بیداری و رهائی در جنوب هستیم، امکان جلب و حمایت این نیروها از سوی مارکسیست‌ها وجود دارد که دوباره به ایجاد یک چپ بزرگ متحد علیه نظام جهانی منتهی گردد.

۹ - خانواده بزرگ و متحد چپ باید و قادر است که با جرات از امواج ملی زائی (ملی کردن منابع طبیعی) و ضد خصوصی سازی علیه اولیگوپولی‌های انحصاری مالی در کشورهای جنوب حمایت جدی نموده و بدین وسیله به بعد بیداری و تعمیق دموکراتیزاسیون در درون اقشار مختلف کارگری و دیگر زحمتکش‌ها هم در کشورهای شمال و هم در کشورهای جنوب کمک کند. و بالاخره تعمیق بحران ساختاری نظام و گسترش خرده بحران‌های منبعث از آن به توسعه همدلی و همدردی و انگاشت همکاری و همبستگی بین کارگران مرکز و زحمتکش‌ها پیرامونی (از طریق اتحاد اصیل و جدی که بین چالشگران ضد نظام سرمایه در حال شکلگیری است) بیش از هر زمانی در گذشته، کمک خواهد کرد. نقدهای جدی و بررسی‌های جامع درباره اولین موج مبارزات برای سوسیالیسم و جنبش‌های رهائی بخش ملی در نیمه اول قرن بیستم در عین حال که پیروزی‌ها و دست‌آوردهای فراگیر آن مبارزات را (که نصیب کارگران کشورهای عموماً مرکز و ملت - دولت‌های تازه استقلال یافته در کشورهای پیرامونی ساخت) به حق برجسته و قابل تحسین می‌سازند، در ضمن محدودیت‌ها، کمبودها و اشتباهات سوسیال دموکرات‌های اروپائی (انترناسیونال دوم)، کمونیست‌های کمینترن (انترناسیونال سوم) و ملی‌گرایان عهد باندونگ که بالاخره منجر به انحلال، فروپاشی و سقوط آن‌ها گشتند را نیز به روشنی جمع‌بندی می‌کنند. رهروان و چالشگران درون موج دوم بیداری و رهائی در قرن بیست و یکم باید و لازم است که از

تجارب آن مبارزات درس‌های مناسب را کسب کنند. یکی از اساسی‌ترین این درس‌ها مقوله دموکراتیزه ساختن جامعه است.

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

۱ - بدون دموکراسی پیگیر نمی‌توان به توسعه اجتماعی با چشم اندازه‌های سوسیالیستی رسید و به همان اندازه هیچ نوع پیشرفت دموکراتیک در جامعه نمی‌تواند به وقوع بپیوندد مگر این که در آن جامعه مبارزات پیگیر برای سوسیالیسم رواج یابند. به عبارت دیگر سوسیالیسم و دموکراسی لازم و ملزوم و مکمل همدیگر در جامعه قرن بیست و یکم هستند. نه تنها رشد و گسترش پروسه تاریخی دموکراسی (آزادی با چشم اندازه‌های رهائی از فقر) در کشورهای پیشرفته مرکز بدون حرکت در جهت گسترش سوسیالیسم غیر قابل حصول اند بلکه در کشورهای توسعه نیافته پیرامونی نیز قربانیان نظام قادر نخواهند گشت که آزادی و دموکراسی را حتی در سطح خواسته‌های عدالت اجتماعی و «تعدیل طبقاتی» بدون پیروزی در مبارزات سوسیالیستی بدست آورند. در نتیجه می‌توان گفت که امروز در پرتو اوضاع کنونی بیش از هر زمانی در گذشته ضروری است که چالشگران ضد نظام به ضرورت رابطه ارگانیک دموکراتیزه ساختن جامعه با توسعه اجتماعی (با چشم اندازه‌های سوسیالیستی) توجه کرده و لازم و ملزوم بودن دموکراسی پیگیر با سوسیالیسم را ترویج و تبلیغ کنند. به کلامی دیگر دموکراسی پیگیر (دموکراسی سازی ماورای عصر سرمایه داری) یک پروسه جداناپذیر از توسعه اجتماعی با چشم اندازه‌های سوسیالیستی است و بنا بر این ترکیب و ادغام آزادی و برابری چالشی است که امروز رهروان و مبارزین ضد نظام جهانی با آن روبرو هستند.

۲ - دموکراسی‌های دم بریده، فرمایشی و صوری که امروز توسط الیگارش‌های حکومتی (در خدمت الیگوپولی‌ها) در اکناف جهان ترویج و تبلیغ می‌شوند در واقع بزرگترین موانع را در مقابل مبارزات توده‌ای به وجود آورده اند. در تاریخ معاصر جهان، پیشرفت‌ها در عرصه دموکراسی همیشه محصول مبارزات توده‌ای در کشورهای مختلف در ادوار مختلف انقلابی و عروج جنبش‌های رهائی بخش ملی بوده اند. ایدئولوژی حاکم نظام سرمایه همیشه تلاش کرده که جدائی‌ناپذیری «دموکراسی» و «بازار آزاد» را به عنوان

یک گفتمان مسلط در بین مردم از طریق رسانه‌های گروهی فرمانبر رواج دهد. این گفتمان با ادعای این که چون بدون «بازار آزاد» امکان دموکراسی وجود ندارد، پس «سوسیالیسم دموکراتیک» نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. در صورتیکه تاریخ نشان می‌دهد که مردم جهان در نتیجه مبارزات پیگیر توده‌ای خود توانسته‌اند به بخشی از آزادی‌های دموکراتیک، ملی و مدنی خود برسند و بازار نقشی در پیشرفت آن‌ها نداشته است.

۳- در برخی از کشورهای مرکز نظام جهانی، پیشرفت‌ها در استقرار دموکراسی حداقل در حیطه‌های معین و محدود (مثل بهداشت و آموزش رایگان و اجباری برای کودکان و یا حق رای و آزادی در تشکیل حزب و سازمان سیاسی و...) اساساً منبعث از مبارزات توده‌ای اقشار مختلف مردم بوده اند و الا نظام سرمایه و اولیگارش‌های فرمانبردار آنها هر زمانی که فرصت یافته اند از پیشرفت پروسه تاریخی دموکراسی در کشورهای مرکز جلوگیری کرده و با توسل به نیرنگ و تحریف تاریخ دموکراسی را دم بریده، صوری و فرمایشی و بالاخره اخته و «پنچر» ساخته اند. در کشورهای پیرامونی نظام نیز پدیده دموکراسی تقریباً و عموماً مجال ظهور و فرصت رشد پیدا نکرده و اگر در بعضی از آن کشورها (مثل ایران در عهد کوتاه دولت مصدق و یا در شیلی در عهد کوتاه سالوادور آلنده) امکان حضور و شکوفایی داشته، بلافاصله به فرمان منطق حاکم بر حرکت جهانی سرمایه (امپریالیسم) در نطفه خفه گشته اند.

۴- بررسی تاریخ جنبش‌های اجتماعی و سیاسی به خوبی نشان می‌دهد که عامل اصلی پیشرفت در عرصه پهناور و بی‌پایان پروسه دموکراسی، همانا جنبش‌های وسیع توده‌ای در حیطه‌های تعبیه و استقرار استراتژی‌های رهائی بخش و استقرار سوسیالیسم بوده است. این جنبش‌ها (و اهرم‌ها و محمل‌های متعلق به آنها) در حرکت خود به پیش موفق به اختراع تلفیقی از تئوری و پراتیک گشته اند که شرایط ادغام دموکراسی و توسعه‌ی اجتماعی را میسر و آماده ساخته است. به نظر نگارنده، این دگرپرسی و ادغام اصیل که به دموکراسی‌های «نخبگانی» و دم بریده‌ی منبعث از «بازار آزاد» ارجحیت و برتری دارد، در ازمنه‌های پیشین در عصر انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) و سپس در عصر کوتاه کمون پاریس (۱۸۷۱)، انقلاب روسیه (۱۹۱۷) و انقلاب چین (۱۹۴۹) رادیکالیزه



تر و بالغ گشته و سپس در انقلابات کوبا و ویتنام همراه با و (در کنار) جنبش های رهایی بخش سه قاره «عهد باندونگ» (۱۹۷۵-۱۹۵۵) گسترش یافته و جهانی تر گشته است.

۵- اصلاحات بزرگ و فوری منبعث از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه (اصلاحات ارضی سرمایه داران و قبول حق تعیین سرنوشت ملی) قدم های مهم و موثر در تئوری و پراتیک در جهت ادغام دموکراسی و توسعه اجتماعی (با چشم اندازهای روشن) بودند. ولی بدون تردید این تلفیق و ادغام با انقلاب ۱۹۴۹ چین و اعلام استقرار دموکراسی توده ای به نقطه عطف تاریخی خود رسید که در برگزیده ی پیشرفتهای اجتماعی و نیز دموکراتیک در کنار هم (و به موازات هم) بود. در واقع این نقطه عطف آغاز مرحله ای است که در آن بشریت زحمتکش جهان همراه با «روشنفکران ارگانیک» (چالشگران ضد نظام) وارد فاز طولانی گذار و خروج از سرمایه داری واقعا موجود و ورود به جامعه و دوران سوسیالیسم می گردد که هنوز هم ادامه دارد و در واقع مضمون اصلی تاریخ قرن بیست و یکم یعنی عروج امواج جنبش های سوسیالیستی و رهایی بخش ملی را تشکیل خواهد داد. لغو مالکیت خصوصی بر منابع طبیعی به ویژه زمین و تامین دسترسی همگان به آن محورا اصلی انقلاب چین را تشکیل می داد. در چین عهد مائو، ایجاد کمون های توده ای تحت مدیریت تعاونی های جمعی و رشد تولیدات کشاورزی از یک سو و گشایش واحد های کوچک صنعتی «دگرذیسی در خدمت رشد کشاورزی و سرویس های عمومی - همگانی (مثل تحصیل رایگان، دسترسی مجانی به کلینیکها و وسایل بهداشتی، ایاب و ذهاب و ...) از سوی دیگر چهار چوبهای اجتماعی بودند که به رشد دموکراتیزه سازی جامعه و مدیریت جنبه های مختلف زندگی اجتماعی و توسعه سوسیالیسم خدمات گرانبهایی کردند. محدودیتهای تاریخی، ناهنجاریها و عدم انسجام و بالاخره عقب گردها و اشتباهات انقلاب دموکراتیک نوین (و توده ای) چین دارای عوامل متعدد و متنوعی است که توسط لین چان در کتاب «دگرذیسی سوسیالیسم چین» (انتشارات دانشگاه دیوک، چاپ سال ۲۰۰۶) به طور جامع و مفادانه مورد تحلیل قرار گرفته اند. او در این کتاب از یک «تضاد عینی» صحبت می کند که بالاخره بعد از رشدش در مقابل سه ستون ضروری پروسه ای «گذار طولانی» به

سوسیالیسم (استقلال ملی، رشد نیروهای تولیدی و اصل توسعه ای ارزش های برابری و سوسیالیستی) به مانع بزرگی تبدیل گشت. هم در شوروی و هم در چین، لازم و ملزوم (و مکمل) بودن اجتناب ناپذیر دموکراسی و توسعه اجتماعی و اقتصادی (سوسیالیسم) مورد توجه قرار نگرفت و انگاشت «مشی توده ای» (تلفیق تئوری با عمل - اصل از توده ها به توده ها و یا آموختن از توده ها و آموزش توده ها) در چین بعد از مدتی قربانی بوروکراسی حزبی و دولتی گشت. ۶- امروز دموکراسی که در نتیجه عملکرد اولیه های حاکم در کشورهای مختلف جهان به مانع بزرگی در مقابل توسعه ای اجتماعی تبدیل گشته و خود عملا دم بریده گشته است، فقط زمانی می تواند دوباره به رشد خود ادامه دهد که تحت مدیریت دموکراسی های نهادینه گشته در خدمت عدالت اجتماعی (با چشم اندازهای سوسیالیستی) قرارگیرد. هم در کشورهای مرکز و هم در کشورهای پیرامونی بدون تلفیق و ادغام آزادیهای دموکراتیک با حرکت جدی به سوی سوسیالیسم نمی توان با موفقیت از سرمایه داری واقعا موجود عبور کرده و وارد «گذار طولانی» در جهت استقرار دنیای سوسیالیستی گشت.

دموکراسی یک دستورالعمل و یا یک پروژه نیست بلکه یک پروسه ای بی پایان تاریخی در جوامع طبقاتی است که شاید واژه دموکراسی به مفهوم وسیله، نسخه و یا یک طرح بنگریم مسلما خود را در دایره و میدان دموکراسی دم بریده و «درمانده» درگیر خواهیم کرد. در این نوع دموکراسی که عملکرد آن در بست در خدمت (واختیار) قوانین حاکم بر «بازار آزاد» نئولیبرالی است، مردم از مبارزه برای دموکراتیزه ساختن جامعه محروم گشته و لاجرم بعد از سرخوردگی و غوطه بردن در یاس یا مجبور به پذیرش را حل «بد» و «بدتر» گشته و یا خود را در زندانهای متنوع و گوناگون «خانواده ای توهمات» محبوس می سازند.

چه باید کرد؟

برای برون رفت از این وضعیت، چالشگران ضد نظام در راس آنها مارکسیستها باید تبلیغ و ترویج آزادیهای دموکراتیک مدنی و ملی را در جامعه ای که عمل و مبارزه می کنند گسترش داده و آنها را متحقق سازند. در حال حاضر در بحبوحه ای تشدید و تعمیق بحران ساختاری راس نظام و اجزایش (از

اولیگاریشی های حاکم در کشورهای جی ۸ گرفته تا هیئت های حاکمه و کمپرادور در بخش قابل توجهی از کشورهای در بند پیرامونی) چون تحقیقا تکیه گاههای شان را مطلقا در بین توده های مردم بطور فراگیری از دست داده اند، در نتیجه به ریاکاری، فساد مالی، شکنجه، آدم ربایی و اشتعال جنگهای بی پایان و نامحدود روی آورده و برای بهبودی و بقای خود به بسیج عقب مانده ترین و تاریک اندیش ترین اقشار و احساسات «زنکار گرفته ی» الحاق پرستی، تجزیه طلبی، خاک پرستی، امت پرستی های دینی و مذهبی متوسل گشته و به رواج اندیشه های پُست مدرنیستی نقش «فرد» و «تلاقی تمدنها» و دیگر تضادهای کاذب در بین مردم پرداخته اند.

واقعیت این است که این نظام در کلیت خود «در بستر مرگ افتاده» و نمی تواند برای مدت طولانی دوام بیاورد. ولی بدون ایجاد یک انترناسیونالیسم کارگری و توده ای در سطح جهانی توسط چالشگران ضد نظام و بدون بسیج قربانیان نظام، مارکسیست ها و دیگر نیروهای ضد نظام نمی توانند به زندگی درمانده، فرتوت و بی ربط این «نظام در بستر مرگ افتاده» خاتمه دهند. این حقیقت را راس نظام و اجزای اصلی امپریالیسم «جمعی سه سر» بخوبی می دانند و بدین علت است که هزینه های سرسام آوری را می پذیرند. آنها در جهانی پر از آشوب و آشفتگی به روند پولاریزاسیون افقی (تجزیه و تقسیم مردم جهان بر اساس تضادهای کاذب و تلاقی های قلابی و اشتعال جنگهای انتیکی و دینی و مذهبی در اکناف جهان) شدت بخشیده و چالشگران ضد نظام بویژه مارکسیستها را از حضور و فعالیت در میدان کارزار زحمتکشان جهان محروم ساخته و در نتیجه به زندگی زالو وار خود از طریق رواج بیشتر پولاریزاسیون عمودی (تعمیق شکاف بین فقر و ثروت = ادامه ای انباشت سود و ثروت از یک سو و افزایش درصد فقر و نابرابری) ادامه می دهند.

ن.ناظمی - اسفند ۱۳۸۹





آماری را منتشر نمود که از زمان پایان یافتن توقف نسبی خانه سازی حدوده ماه پیش، ساختمان سازی در ساحل غربی ۴ برابر بیشتر از زمان قبلی آن شده است.

* * *

چه تعداد از کودکان افغانی باید کشته شوند تا خبری منتشر شود؟ فیر (FAIR) - ۸ مارس ۲۰۱۱

تعداد ۹ نفر از پسر بچه های افغانی که حامل پشته های چوب برای سوزاندن بودند در اول مارس توسط بالگردهای آمریکا/ناتو در ایالت کنار کشته شدند.

تعداد این قربانیان در اخبار ABC، CBS و NBC تنها ۲ نفر اعلام شد.

اخبار شب NBC سخنان تند حامد کرزای در مورد آمریکا را در ۲ و ۶ مارس در ۸۰ کلمه گزارش نمود....

CNN از چند کشته صحبت کرد و در ۲ مارس میکائیل هولمز خبرنگار آن گفت: «این اتفاق به ماموریت آمریکا در افغانستان لطمه وارد می سازد. از این طریق نمی توان دل مردم را به دست آورد».

درواشنگتون پُست ۳ مارس آمد که مرگ کودکان «آخرین موضوع تحریک کننده» در رابطه بین نیروهای آمریکا/ناتو و دولت افغانستان می باشد. تلفات غیر نظامیان «موضوع دردناکی» است و دیوید پتراوس فرمانده آمریکا «باید راه حل ظریفی برای این بیاباد. کشتار غیر نظامیان حملات ناتو را به شورشیان زیر سؤال می برد که باعث عصبانیت مردم افغانستان و به سود تبلیغات طالبانها تمام می شود که نیروهای متجاوز را بی رحم خطاب می کنند».

برخلاف رسانه های کورپوراتیوی، دموکراسی همین حالا در ۳ مارس گفت که این حملات بخشی از تاریخ کشتار غیر نظامیان در افغانستان می باشند. «این حداقل سومین بار در عرض دو هفته است که دولت افغانستان نیروهای ناتو را متهم به کشتن تعداد زیادی از غیر نظامیان در حملات هوایی نمود»، خوان گونزالس در جریان بحثی گفت که ۶۵ نفر از مردم عادی که ۴۰ نفرشان کودک بودند، در حملات هفته پیش آمریکا کشته شدند».

اکثرا گفته می شود که در افغانستان جنگ فراموش شده ای پیش برده می شود که نقدی است بر عدم توجه به پرسونل نظامی سرسخت آمریکا در افغانستان. توجه به این

امر کمی است به افغانیها برای این که از رنج های باز هم بزرگ تری رها شوند.

* * *

برادلی مایننگ دچار «اختلال روانی»؛ اوباما بس است! رالف لویز - ۸ مارس ۲۰۱۱

در حالی که جنایت نابود کردن برادلی مایننگ توسط اوباما در برابر چشمانمان انجام می پذیرد، دیوید هاوس دوست مایننگ به ما می گوید که طی بیش از ۸ ماه در انفرادی زیستن وی با محدودیت در امکان حرکت و خواب، تاثیر عمده ای را به جا گذاشته است. هاوس به MSNBC در اواخر ژانویه گفت که مایننگ دچار اختلال روانی (کاتاتونیک) و «مشکل سخن گفتن» شده و در دیداری جدید، ۴۵ دقیقه زمان لازم بود تا وی بتواند وارد صحبت شود. هاوس گفت رفتار وی طوری بود که «گوئی تازه از خواب بیدار شده و نمی داند در اطرافش چه اتفاق افتاده است». مایننگ به کلی «از نظر جسمی و روحی وامانده بود... مشکل بود که بتواند نوعی رابطه ی اجتماعی برقرار کند».

هم چنین، بعد از یک ماه از گار دنیس کوچینیچ نماینده کنگره درخواست ملاقات با وی را داد، ولی ارتش این درخواست را نپذیرفت. همه ی این به خاطر گزارش دادن از جنایات و رفتار جنایت کارانه ی بالاترین مقامات رسمی ارتش در عراق است.

در سال ۲۰۰۵، ژنرال پیتر پیس رئیس اداره مشترک گفت: «مطلقا وظیفه هر فرد آمریکایی خدمت کننده در عراق است که اگر مواجه با برخوردی غیر انسانی شد، به ممانعت از آن برخیزد».

چیس مادر در Huffpo نوشت که مایننگ بعد از شروع کار در عراق: «متوجه شد که به مقامات مسئول عراق کمک می کند افراد عادی را به جرم «توزیع نوشته ضد عراقی» بازداشت کنند - که منجر به گزارشی تحقیقی در مورد فساد مالی در حکومت شد که نام «پولها به کجا می روند؟» را گرفت.

مجازات برای «جرم» در عراق سیلی زدن به کیل نبود. به زندان انداختن و شکنجه دادن، تجاوز به زندانیان که در عراق جدید رایج بود. گزارشها از اعمال قابل ملاحظه ی نظامیان، حکایات معتبری از برخورد پلیس عراق در کشتن، به حدمرگ زدن، کشیدن ناخن و دندان، قطع انگشتان، سوزاندن با اسید، شکنجه با شوک الکتریکی یا استفاده از خفه کردن و دیگر سوء استفاده های جنسی بود نظیر فرو کردن لوله تفنگ

به مقعد زندانیان و مجبور کردن آنان برای داشتن رابطه جنسی با زندانبانان و یا با خودشان...
مایننگ به عنوان یک سرباز خوب، بلافاصله این مسائل را به فرماندهی گزارش کرد. جواب مسئولان بالا چه بود؟ فرمانده به او گفت «خفه شو» و از جمع بندی بیشتر کارهایی که با زندانیان توسط پلیس فدرال عراق انجام می گیرد، دست بردار...»

مایننگ یک ویدیو و گزارشی رسمی از حملات هوایی آمریکا به دهکده ی گرانه واقع در ایالت فراح (معروف به «قتل عام گرانه») در افغانستان دست یافت. طبق اظهار دولت افغانستان ۱۴۰ غیر نظامی، از جمله زنان و کودکان، در این بمباران کشته شدند.

جنایت جنگی؟ کدام جنایات جنگی؟ این استدلال پنتاگون برای نابود کردن برادلی مایننگ است.

در کشتارهای حدیثه (... در مقاله ای کوبنده توسط مدنا بنجامین و چارلز دیویس آمد:

«در نظر بگیرید که چه اتفاق می افتد وقتی که سربازان آمریکایی برای چند ساعت - و نه چند دقیقه - به خانه ها در شهر حدیثه وارد شده، ۲۴ مرد و زن و کودک را در ارتباط با بمب کنارجاده می کشند. یکی از دوشاهدی که زنده ماندند که کودکی ۹ ساله به نام امان ولیداست، گفت من شاهد بودم که ابتدا گلوله به ران پدر بزرگم زدند و سپس به سرش نشانه رفتند»، «سپس هم سایه راکشتند». «درست ۵ سال بعد، هیچ یک از مرتکبین این جنایت به دادگاه کشانده نشدند. و با وجود این، یک بررسی ارتش دیدگاه فرمانده عملیات را بازگو می کند که می گوید «جان غیر نظامیان عراقی به اندازه ی جان آمریکاییها ارزش ندارد»، «کشتن بی گناهان پوست قهوه ای «به مثابه تجارت کردن» در نظر گرفته می شود، و هیچ یک از مسئولان بالا به محاکمه کشیده نشدند».

کشتن غیر نظامیان برای جلوگیری از حوادث در عراق استاندارد است. اتان مک کورد می گوید به واحدش دستور داده شد تا به آتش باری ۳۶۰ درجه پرداخته و هر مادر جنده ای را در خیابان بکشند... فرماندهی که این دستور را داد سرهنگ رالف کازلاریچ بود،... کسی که عملیات اجرائی در بررسی مرگ پت تیلمن را به عهده داشت.

جوش استبرک مک کننده به واحد مک کورد که شاهد دستور دهی بود، می گوید منطق عبارت بود از این که هر ساکن آن جا می تواند یک «فعال» باشد برای گذاشتن



ماده واگنر در سال ۱۹۳۵ به دست آوردند و کنگره اتحادیه های صنعتی را ساختند.

ازدیاد کارمندان بخش عمومی

دوران بعد از جنگ جهانی دوم شاهد گسترش میلیونها شغل دولتی نه تنها در تمیز کردن خیابانها، کارگران بخش آب و معلمان، بلکه هم چنین کارگران امور اجتماعی پرستاران سلامت عمومی و استادان دانش گاه شد. در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ فدراسیون معلمان آمریکا، اتحادیه ملی آموزش و پرورش، فدراسیون کارمندان دولتی آمریکا و... تاسیس شد. این کارگران بخش عمومی بسیار متنوع تر از کارگران بخش اتحادیه های خصوصی بودند...

کارمندان دولتی در این دوده حق ایجاد اتحادیه، قراردادهای جمعی و اعتصاب را از طریق صدها اعتصاب به دست آوردند...

اتحادیه ها در یک نقطه عطف

امروز ما در جنبش کارگری در نقطه عطفی قرار داریم. کارفرمایان آمریکا و دولت در کلیه سطوح تصمیم گرفته اند که سد اتحادیه گرائی آمریکائی را درهم بشکنند... در آخرین آماري که دفتر آمار کار ارائه داده تنها ۹.۱۱٪ تمامی کارگران عضو اتحادیه ها هستند و ۹.۶٪ در بخش خصوصی. با وجود این اتحادیه های کارمندان بخش دولتی ۲.۳۶٪ کارگران را نماینده گی می کنند و حتا بخش معلمان از این هم بیشر است...

کارمندان بخش عمومی در خط اول جنبش کارگری قرار دارند و همانند آن چه که در مادیسون ویسکانزین اتفاق افتاد در سرتاسر آمریکا مبارزه می کنند...

در انتظار چه نوع جنبش کارگری هستیم؟

... اولاً ... کارگرانی که امروز برای حق اتحادیه داشتن مبارزه می کنند، در صورت موفقیت در این مبارزه در برابر آنانی که می خواهند این حق را از بین ببرند، در ادامه نه تنها از حق شان دفاع می کنند، بلکه خواستار بهبود شرایط کارشان و سطح زنده گی شان خواهند شد. مهمترین همه کارگران برای تقویت قدرتشان مبارزه خواهند کرد. ما در شروع این کار هستیم.

دوماً با کشف تاکتیک و استراتژی جنبش شان، اینها به دیگر بخشهای کارگری گسترش خواهند یافت...

امروز کارگران ویسکانزین در جست و

از شورش علیه قدرتهای دولتی ضدکارگری که در خاورمیانه روبیده شدند شعارهایی حمل می کردند نظیر «بگذار مثل مصریها به مذاکره بپردازیم». اما وضعیت در ویسکانزین به سختی قابل مقایسه با انقلاب در کشورهای عربی است. آن چه که امروز ما شاهدان هستیم شروع جنبش جدید کارگری در آمریکا است. چون که این جنبش بسیار متفاوت تر از آن هست که بسیاری گمان می کنند. این ممکن است غافلگیرکننده باشد.

برخلاف انتظار

... جنبش جدید کارگری در حال رشد در میان کارگران صنعتی بروز نکرد (هرچند که آنها را دربر خواهد گرفت). این جنبش در میان کارگران مغازه ها تمرکز نیافت (آنها نیز به زودی به جنبش خواهند پیوست). این جنبش مقدمتاً به خاطر دموکراتیک کردن اتحادیه ها بروز نکرد (هرچند که برای دموکراسی اتحادیه ای، وادار کردن رهبران برای جواب گفتن به خواسته های کارگران مبارزه خواهد کرد). و این جنبش، همانند بسیاری از جنبشهای کارگری آمریکا به بخش اقتصادی قناعت نخواهد کرد (هرچند که آن را سرعت خواهد بخشید). این جنبش از ابتدا خصلتی سیاسی دارد...

نه مانند طبقه ی کارگر پدربزرگان

ما برای دههها سال در آمریکا آن چه که طبقه ی کارگری نامیم از طریق کارگران راه آهن، معادن و ماشینهای دستی که مواد لازم را برای کشور در ۲۰۰ سال گذشته تولید می کردند (از دهه ی ۱۷۹۰) شناخته ایم. کارگران صنعتی در آمریکا به نسبت کل جمعیت از دهه ی ۱۹۲۰ رو به نقصان گذاشتند و از دهه ی ۱۹۵۰ افزایش یافتند.

از دهه ی ۱۹۸۰ کارگران صنعتی به مثابه بخشی از مزدبگیران به طور شدیدی روبه نقصان گذاشتند. در زمان گذشته، کارگران ماهر، اکثراً سفیدپوست، به عنوان کارگران مهاجر از کشورهای اروپای باختری و شمالی آمدند، در حالی که کارگران صنعتی غیرماهر از آپالاجیا، آفریقائی - آمریکائی و از پلانتاژهای جنوب بودند. در حالی که اکثر کارگران صنعتی مرد بودند، زنان عمده تا در بخش نساجی، کفشی و دیگر محلهای کار، کار می کردند. این کارگران سلحشوران کارگری ۱۸۶۹ فدراسیون کارگری آمریکا در سال ۱۸۸۶، کارگران صنعتی جهان در سال ۱۹۰۵ و نهایتاً سازمان دهنده گان شورش دهه ی ۱۹۳۰ بودند که حق قانونی سازمان یابی را طبق

بمب کنار جاده. براس می گفت که احتمالاً ساکنان خانه همسایه می دانند که چه کسی بمب را کاشته ولی نمی گویند...

رابرت گیتس، وزیر دفاع یک بار گفت که افرادی مانند برادلی مانینگ «دستان شان آلوده به خون است» چون که اسنادی را افشا کردند که می تواند به شناسائی خبر دهنده گان افغانی بیانجامد. اما رابرت سرت راپائین بیانداز و خودداری نکن. آنها گوشت چرخ می کنند.

«آش به قدری شور شده که خان هم فهمید! فیلیپ کراولی، یکی از سخنگویان وزارت خارجه آمریکا، از مقام خود استعفا داد.

فیلیپ کراولی از رفتار پنتاگون با سرباز آمریکایی که متهم به دادن اسناد رده بندی شده محرمانه به وب سایت ویکی لیکس است، انتقاد کرده بود.» به نقل از صدای آمریکا

* * *

جنبش جدید کارگران آمریکا

درویسکانزین - دوازیابی

۱ - دان لا بوتز (کاندید حزب

سوسیالیست در انتخابات ۲۰۱۰)

- ۲۳ فوریه ۲۰۱۱ - تلخیص

اعتراضات عظیم علیه نقشه های پایان دادن به حقوق اتحادیه های کارگری در ویسکانزین ممکن است به زودی تمامی کشور و تمامی بخشهای اقتصادی را دربرگیرد. هزاران کارگر در مادیسون مرکز ایالت ویسکانزین در ۱۵ و ۱۶ فوریه دست به تظاهرات زدند تا علیه نقشه های مبارزه کنند که فرماندار ایالت اسکات والکر از حزب جمهوری خواه در مورد نفی حقوق سندیکائی کارگران دولتی ارائه داده است. والکر جسورانه تلاش کرد تا در میان کارگران دولتی، از طریق کنار گذاشتن پلیس و آتش نشانی از قانون ضد اتحادیه ای اش، تفرقه بیاندازد و رسانه ها نیز کوشیدند تا بین کارگران دولتی و بخش خصوصی تفرقه ایجاد کنند. ولی کارگران آتش نشانی و کارگران بخش خصوصی در مقابل مقرایالتی به کارگران بخش دولتی پیوستند و بزرگ ترین تظاهرات راطی دههها سال در آمریکا به راه انداختند. تنها در کالیفرنیا تظاهرات به این بزرگی در سالهای اخیر صورت گرفته بود. بسیاری از تظاهرکننده گان با آموزش



جوی استراتژی و تاکتیکهای دفاع از حقوق شان هستند و آنها از راه پیمائیهایی توده ای در پایتخت ایالت شروع کرده اند...

جنبش هم اقتصادی و

هم سیاسی است

سوما، جنبش کارگری واقعی جدائی مصنوعی بین اقتصاد و سیاست را به حساب نمی آورد و طبق منطق مبارزاتی شان این یا آن یا هر دو را در نظر می گیرد... آن چه که امروز در سطح سیاسی در ویسکانزین اولویت دارد دفاع از حق کارمندان دولت در داشتن اتحادیه، قرارداد جمعی و حق اعتصاب شان است...

چهارما، وقتی که جنبش واقعی بلندشود که نه دهها و صدها و هزاران و دهها هزار، بلکه میلیونها نفر را دربرگیرد، آن وقت ضرورتا قدرت تغییر دادن را می یابد. اگر رهبرانی از اتحادیه ها امروز دچار تردید باشند به زودی در مقابل خود جوانانی را خواهند یافت که می خواهند به جای این رهبران، رهبران جوان مبارز را انتخاب کنند...

بدیل سیاسی

پنجما، و نهایتا، جنبش جدید کارگری آمریکا در ابعاد میلیونی به مبارزه با روابط سیاسی بین اتحادیه ها و حزب دموکرات خواهد پرداخت. اتحادیه ها در درجه ی اول حزب دموکرات را وادار خواهند کرد که سیاست ارائه ی بودجه، مالیات و سیاست محافظه کارانه در قبال کار را کنار بگذارد، در غیر این صورت آن را کنار خواهند گذاشت.

۲- استفن لندمن (بلوگر) شیکاگو-

خلاصه ای از مقالات ۴، ۸، ۱۱، ۱۲

مارس ۲۰۱۱

افراط گری ارتجاعی در ویسکانزین

و اوهایو، ۴ مارس

تحت حاکمیت جمهوری خواه و دموکرات این افراط گری در سطحی ملی نفوذ داده می شد، ولی ویسکانزین و اوهایو ایالتی هستند که جنگ در آنها شروع شد. به ویژه در ویسکانزین نمره صفر به حفظ سازمان یابی کارگران داده شد، در مراکز خرید تمامی اتحادیه ها باید از میان برداشته می شد تا آمریکا به خشونت قرن ۱۹ برمی گشت...

فاشیسم ریشه دوانده درواشنگتون تحت حاکمیت دموکرات و جمهوری خواه، سیستم حکومتی تک حزبی با دوجناح، که هر دو به

یک اندازه فاسد از پول و قدرت حمایت می کنند، موافق تغییراتی به سود اجتماع نیست. این وضع در ویسکانزین، اوهایو و دیگر ایالتها از این هم بدتر است. وبستر مریام آن را چنین می نامد:

«یک فلسفه سیاسی، جنبش، یا رژیم که ملتها و اکثرا نژادها را بیشتر از فرد تمجید می کند و هوادار یک حکومت خودرای و در راسش یک رهبر دیکتاتور تمرکز می یابد، به گروه بندی اقتصادی و اجتماعی خدمت می کند و مخالفانش را بازورازبین می برد.»

موسولینی «از نظام کنوپراتیوی که مقصدش تمدن قرن بیستم بود» حمایت می کرد.

هیتر در کتابش «مبارزه ی من» به صورتی هیجانی در مورد «ایده کنوپراتیو ناسیونال سوسیالیستی» نوشت. ...

در ویسکانزین و اوهایو این افراط گری ارتجاعی تحت حکومت دو جمهوری خواه - اسکات والکر و جون کاسیج - که جنگی صلیبی را برای نابود کردن اتحادیه گرائی و حقوق کارگران بخش دولتی در این ایالات دست به کار شده بودند، شدت گرفت...

دراول مارس والکر به قانون گزاران ایالت نوشت ۱.۷ میلیارد دلار در ۲ سال آینده از بودجه مدارس محلی، معلمان و خدمات اجتماعی باید کم شود. چنین نقشه ای برای کل آمریکا باید پیاده شود. امری که به نفع کورپوراسیونها و پول دارشدن آنها و از جیب کارگران معمولی تمام می شد.

جنگی طبقاتی شروع شده و گسترش می یابد و عمق می گیرد که آسیب عظیمی به طبقه کارگر آمریکا زده و دست آوردهای آن را برباد می دهد و اکثرا متوجه کارمندان با درآمد کم می گردد که هم اکنون حقوقی در حد فقر دارند.

از مقاله ۸ مارس «دموکراتها برنامه

تسلیم راطح ریزی می کنند»:

سه هفته ازممانی می گذرد که کارگران بخش عمومی ویسکانزین قهرمانانه برای دفاع از حق شان که شامل قرارداد جمعی می شود مبارزه می کنند که بدون آن بقیه ی حقوق شان مورد تهدید قرار می گیرد و مهم است از دست ندهند...

درخفا رهبران اتحادیه و دموکراتهای سنا طرح تسلیم شدن را می ریزند... اعتصاب عمومی ادامه می یابد...

در ۶ مارس روزنامه میلوایکی نوشت:

«بعد از ۳ هفته اعتراضات خیابانی، ویسکانزین وارد یک مرحله ی سیاسی

ناشناخته ای شده است».

از مقاله ۱۱ مارس (کودتای کورپوراتها در ویسکانزین):

رالف نادر کورپوراتهای واشنگتون را اشغالگران کشور می خواند - «هر بخش از وزارت خانه ها مملو از لابیهای کورپوراتهاست، مجریان کورپوراتها بالاترین مقامها را در دولت دارند و دولت را علیه ملت خودی بسیج می کنند».

او هم چنین می گوید کورپوراتها نه فقط کنترل دولت را دارند بلکه خود دولت هستند...

آنها ۱۰ هزار کمیته عملیاتی و ۳۵ هزار لابی تمام وقت دارند. نادر می گوید «درست فکر کنید، حتا وزارت کار توسط اتحادیه های کارگری کنترل نمی شود - اما توسط کورپوراسیونها می شود...»

در ۹ مارس فاشیستهای جمهوری خواه در ۵ دقیقه حقوق کارگران را از بین بردند که حتا برخلاف قانون دیدارهای باز بود که تاکید دارد که «۲۴ ساعت قبل از شروع یک اجلاس ویژه حتا به منظوری خوب چنین تصمیمی غیر ممکن و غیر عملی است»...

مذاکرات بی نتیجه ماند. حرکت توده ای با بسیج، اراده و وحدت هر چه سریع تری لازم است. هم در ویسکانزین و هم در سطحی ملی و به ویژه درواشنگتون که قلب قدرت فاسد است.

۱۲ مارس (میدان جنگ ویسکانزین:

قدرت کورپوراتها و حق کارگران):

موضوع ویسکانزین و سراسر آمریکا ساده و روشن است - تهاجم کورپورات - مالی برای نابود کردن اتحادیه ها، برگرداندن کارگران به خشونت قرن ۱۹ و بدون داشتن هیچ گونه حقی...

گروههای ضد اتحادیه کارگری سالانه ۱۰ میلیون دلار برای انجام ابتکارات ضد اتحادیه ای مصرف می کنند. اینان با «اتاق تجارت آمریکا» در ارتباطند که «بزرگ ترین فدراسیون تجارت جهان بوده و از ۳ میلیون تجارت در قسمتها، مناطق و اتاقها و انجمنهای صنعتی دولتی و منطقه ای مختلف نماینده گی دارد»...

در ۱۰ مارس، در مقاله مشترکی جاسون اشتین، پاتریک مارلی و لی بری کوپس در روزنامه کوره راه میلوایکی نوشتند:

«بعد از آن که پارلمان ایالت ویسکانزین لایحه ی ضد اتحادیه ای ۵۳-۴۲ والکر را تصویب کرد، نبرد حماسه ای به حد خط

پیام هم بسته گی با کارگران ژاپون

رفقای عزیز،

در روزهای تراژیک کنونی که مردم ژاپون از فاجعه های طبیعی رنج می برند، ما از ابتکار شما در مورد سازماندهی اعتراض جهت خواباندن نیروگاههای اتمی دریکشنبه ۲۰ مارس ۲۰۱۱، در شیبویا/ توکیو پشتیبانی می کنیم. به علاوه ما باید علیه ساختن و انبار کردن سلاحهای اتمی و از بین بردن بمبهای اتمی و هیدروژنی مبارزه کنیم.

به پیش برای یک دنیای بدون
نیروگاه اتمی!
به پیش برای یک دنیای بدون
سلاح اتمی!
به پیش برای یک دنیای بدون
استثمار و ستم!

حزب رنجبران ایران - عضو
ایکور
۱۹ مارس ۲۰۱۱

مشی حزبی تنزل یافت. «اما این امر بعد از بیرون کردن تظاهرکننده گان از مجلس توسط پلیس صور گرفت. «به پیش، جنگ همه جانبه تری برای هر دو طرف در راه است، انتظاری رود که نبرد در دادگاه و از طریق کشیدن ۱۶ سناتور (ویسکانزین - م.) به آن ادامه یابد...»

در ۱۱ مارس در روزنامه وال استریت مردخای سر مقاله اش را با تیتر «مالیات دهنده گان پیروز شدند» نوشت: «تبریک به جمهوری خواهان ویسکانزین که متفقا این هفته رفرم اتحادیه ها را از تصویب گذراندند...»
در واقع، ۲۰۰ هزار کارگر بخش دولتی در ویسکانزین مالیات می دهند. کمی از آنها می توانند با کسر کردن از مزدشان، پائین آوردن رتبه شان و ازدست دادن دیگر حق شان که به آنها و خانواده شان اثر می گذارد، زنده گی شان را ادامه دهند. اینها افرادی غیر برای روزنامه مردخای هستند که به طور یک جانبه از رئیسان و تجارت دفاع می کند...»

در ۱۳ مارس قراراست یک اعتراض وسیع توده ای مرکب از معلمان ، دانش جویان، پلیس، آتش نشانان، مردان و زنان خرده تجارت، فارم داران، بی کاران مرد و زن، وکیلان، مهندسان و دیگر شاغلان و... ترتیب داده شود....»

در سایت wave.org می خوانیم: « ما آرام نگرفته و شاهد از بین بردن دموکراسی، اقتصاد، مدارس، و جامعه ی ویسکانزین نخواهیم ماند. ما بحران شمارا نمی پردازیم. ما خودسازمان خواهیم داد و به طور مسالمت آمیز با سیاستهای شما و برنامه تان درخواهیم افتاد.»



برای جهانی بدون نیروگاه و بمب هسته ای مبارزه کنیم

**برافراشته تر باد****پرچم ۸ مارس،****روز جهانی زنان !**

فرا رسیدن صد و یکمین سال روز ۸ مارس، روز هم بسته گی مبارزاتی جهانی زنان را به زنان کارگر و زحمت کش جهان تبریک می گوئیم.

در ۸ مارس امسال بار دیگر صدای اعتراض زنان و مردان مبارز به نظام سرمایه داری و مردسالاری از چهارگوشه ی جهان برخاوه دخواست و این نظام نکبت را به محاکمه ی خیابانی خواهدکشاند.

تغییر این جهان پُر از استثمار و ستم، خشونت و جنگ، فقر و دربه دری به خصوص درمورد زنان و کودکان، بدون شرکت زنان به مثابه نیمی از بشریت (و حتا نیم تعیین کننده ی آن) در حرکت های اجتماعی جهت سرنگونی نظام جهانی سرمایه داری مردسالار موجود، میسر نیست. ۸ مارس به مثابه روز زن در عین حال روز هم بسته گی مبارزاتی کلیه ی مردان استثمار شده و ستم دیده و آزادی خواه با مبارزات زنانی است که علیه این نظام به پا خاسته اند. هم چنین ساختن دنیای آزاد فردا که رها از فلاکتها و محرومیت های نظام طبقاتی مردسالار باشد نیز بدون شرکت فعال زنان در کلیه ی سطوح نظری و عملی، رهبری سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دیگر نهادهای اجتماعی، ممکن نیست.

تاریخ بیش از ۲۰۰ سال جوامع سرمایه داری نشان داده است که این نظام قادر به رها ساختن زنان از زنجیر اسارت هزاران ساله ی جوامع طبقاتی مردسالار نمی باشد و علاوه بر ادعاهای گرداننده گان نظام های امپریالیستی در وجود آزادی و برابری در این کشورها، به زنان هنوز در این کشورها به صورت انسانهای درجه ی دومی می نگرند که در زیر سلطه ی نظام سرمایه داری متکی بر مردسالاری قرار داشته و باید فرودست باقی بمانند.

وضعیت و مقام اجتماعی زنان در کشورهای عقب مانده ی سرمایه داری (معروف به جهان سومی) به مراتب بدتر از وضعیت مشابه آنها در کشورهای پیش رفته سرمایه داری است. در این کشورها طبقات حاکم زنان را به مثابه برده گانی به حساب می آورند که وظیفه ی تولید نسل، ارائه کننده گان نیروی کار ارزان در میدانهای تولیدی

و خدماتی و ارضای هوا و هوس جنسی مردان است. و به این اعتبار زنان کارگر و زحمت کش ستم دیده ترین بخش انسانهای این جوامع می باشند.

همان طور که رهائی طبقه ی کارگر و زحمت کشان جز به دست خودشان ممکن نیست و "خدا و شاه و قهرمان" نجات دهنده ی آنها نمی باشند، رهائی زنان از زیر بار سنگین جوامع طبقاتی مردسالار نیز تنها به دست خودشان ممکن است. همان طور که طبقه ی کارگر باید بامتحد شدن و ایجاد تشکلهای مستقل خود - اعم از سیاسی و معیشتی - زمینه را برای براندازی سلطه ی سرمایه داران فراهم سازد، زنان نیز بدون متشکل شدن در تشکلهای مستقل خود و در عین حال بدون جنگیدن در صفی واحد با طبقه ی کارگر و کلیه ی انسانهای مبارز ضد نظام سرمایه داری، قادر به کسب حقوق مشخص روزمره و رهائی نهائی نخواهند شد. پیام ۸ مارس چیزی جز این نیست.

کنفرانس جهانی زنان کارگر و زحمت کش در کاراکاس (ونزوئلا) از ۴ تا ۸ مارس ۲۰۱۱، گام موثری در خدمت به امر رهائی زنان می باشد. به امید این که در این کنفرانس امر سازمان یابی زنان در کلیه ی قاره ها و مناطق جغرافیائی مشخص و هم چنین در سطح جهانی به نتیجه ای مطلوب برسد.

در ایران، مبارزات زنان از فردای پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ برای حفظ حقوق کسب شده شان در مقابل هجوم نظام جمهوری اسلامی به این حقوق و از جمله پوشش اجباری آغاز شد و در طی ۳۲ سال گذشته زنان قهرمانانه علیه جلوه های مختلف زن ستیزی این نظام مبارزه کرده و قربانیان فراوانی داده اند. ناشی از سرکوب و حشمانه ی رژیم، زنان قادر به ایجاد تشکل مستقل، مستحکم و پایدار خود نگشته و فمینیستهای اسلامی برای کشاندن زنان به زیر نفوذ خود در چارچوب قانون اساسی، با توجه به امکاناتی که در اختیار دارند، از هرگونه توهم پراکنی در میان زنان خودداری نکرده اند. جنبش سبز کنونی معرف آینده ی این فمینیستهای رفرمیست است که حتا حاضر نیست گام صریح کوچکی در راه آزادی زنان بردارد. ضعف جنبش کمونیستی ایران نیز، ناشی از تفرقه و تشتت نظری و سازمانی، باعث شده است تا خط مشی واحد انقلابی توسط کمونیستها در جنبش زنان پیش برده نشده و این جنبش نیز از تشتت نظری و سازمانی رنج ببرد. پیام ۸ مارس به زنان مبارز ایران نیز متحد و متشکل شدن و مبارزه در صف پیشروان انقلابی،

برای ساختن جهانی است که در آن اثری از سرکوب و استثمار و ستم و نابرابری درمورد زنان باقی نماند.

هم اکنون جنبشهای کارگران و دانش جویان و دیگر اقشار ضد حاکمان مستبد در شمال آفریقا و خاورمیانه پیروزیهای اولیه ی درخشانی را در به زیر کشیدن این حاکمان به دست آورده و برای استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی مبارزه شان ادامه دارد. در شرایط فقدان رهبری آگاه و مبارز و انقلابی، امپریالیستها با کمک رفرمیستها در این کشورها تلاش می کنند تا از تعمیق انقلاب و افتادن قدرت دولتی به دست توده های عصبانی جلوگیری کنند. گرچه زنان در این مبارزات شرکت داشته اند. اما نقش آنها جانبی بوده است. در حالی که شرکت وسیعتر زنان می توانست به رادیکال تر شدن این جنبشها کمک کند. این واقعیت نشان می دهد که تاچه اندازه مهم است که زنان حضور فعال در این مبارزات داشته باشند تا این مبارزات در مسیر صحیح ضد بورژوائی و ضد امپریالیستهای مداخله گر قاطعانه به پیش برده شوند.

۸ مارس فرصت دیگری است در مبارزات رهائی بخش زنان و کل جوامع جهانی جهت روبیدن نظامهای سرمایه داری، ماقبل سرمایه داری و مردسالار. به این اعتبار ۸ مارس در قلب کلیه ی انسانهای خواستار جهانی آزاد و بالنده و رها از هرگونه استثمار و ستم جای گاه رفیعی دارد.

پرچم مبارزاتی ۸ مارس را در اهتزاز نگه داریم !**برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی و زنان زندانی مبارزه کنیم !****از خواستهای به حق زنان قاطعانه دفاع کنیم !****رهائی واقعی زنان در گرو نفی جامعه ی طبقاتی و نظام مردسالاری است !****سرنگون باد نظام جمهوری اسلامی زن ستیز !****زنان مبارز ایران در گرد پرچم کمونیسم علمی متشکل شوید !****حزب رنجبران ایران -**

۱۲ اسفند ۱۳۸۹

- ۳ مارس ۲۰۱۱



وحدت کمونیستها بر اساس تکامل یا سنتز؟ برخوردی به نظرات حزب کمونیست (م.ل.م.)

دربحث پیرامون امر وحدت کمونیستها، مقدّمات بیان سیر تحول نظرات رفقای حزب کمونیست ایران (م.ل.م.) در این مورد ضروری است تا ببینیم این رفقا آیا آموزشهای کمونیسم علمی را نقطه ی حرکت خود برای وحدت دادن کمونیستها مدنظر دارند و یا به دنبال نظراتی هستند که این جا و آن جا مطرح می شوند و مورد قبول آنها قرار می گیرند، و معیار وحدت کمونیستها از نظر آنان تنها به این معناست؟

پس از بروز رویزونیسم مدرن در رهبری حزب کمونیست شوروی و تغییر ماهیت حزب و دولت شوروی و متعاقب آن تبدیل آن کشور به یک کشوری سوسیال - امپریالیست، حزب کمونیست چین ضمن رد نظرات رویزونیستی رهبری حزب رویزونیست شوروی، آموزش انتقادی از پراتیک ساختمان سوسیالیسم در شوروی و توجه به امر ادامه ی مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در سوسیالیسم که اساسا در رهبری حزب کمونیست

نقشه در صفحه ۲۰

نکاتی پیرامون بحران نظام جهانی

و عروج امواج مجدد بیداری و رهائی در کشورهای جنوب (قسمت دوم)

در قسمت اول این نوشتار بعد از بررسی قیاسی (شباهت ها و تفاوت های) دو بحران عمیق در تاریخ سرمایه داری (بحران سال های ۱۹۱۴ - ۱۸۷۳ و بحران کنونی) به توضیح و تفسیر زمینه های وقوع موج دوم بیداری و رهائی از یوغ سرمایه پرداختیم. در نوشتار کنونی (قسمت دوم) چند و چون موج دوم بیداری و رهائی علیه نظام «در بستر مرگ افتاده» و لازم و ملزوم و مکمل بودن دموکراسی و توسعه اجتماعی

در ساختمان دنیای بهتر (سوسیالیسم) را مورد بررسی قرار می دهیم.

شرایط عینی و ذهنی برای عروج و پیروزی موج دوم بیداری

۱ - اولین بحران عمیق ساختاری نظام سرمایه که در سال ۱۸۷۳ بوقوع پیوست بعد از نزدیک به سی سال منجر به ظهور و عروج امواج خروشان انقلابی در روسیه و جنبش های رهائی بخش در اکناف جهان (از

مکزیک در آمریکای لاتین گرفته تا ایران، چین، ویتنام و ...) و سپس در کشورهای دیگر در بند پیرامونی آسیا و آفریقا گشت. در واقع انقلابات ضد سرمایه داری (در روسیه و چین) و امواج جنبش های رهائی بخش در جهان تاریخ قرن بیستم را ورق زدند. آیا احتمال پیشرفت های نوین در مبارزات برای رهائی قربانیان از یوغ نظام سرمایه که در حال حاضر با بحران عمیق ساختاری روبرو گشته و عملا در بستر مرگ افتاده

نقشه در صفحه ۲۱

از هر دری سخنی!

**وتوی آمریکا در سازمان ملل،
فعالیت خانه سازی را ۶۰٪ افزایش
داد
پی جوئی حوادث خاورمیانه - ۸
مارس ۲۰۱۱**

عبدل هادی هنتاش، یک متخصص فلسطینی در امور خانه سازی گفت که استفاده ی آمریکا از حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل

در ماه گذشته باعث بالارفتن ضریب خانه سازی در منطقه ی اشغالی فلسطین به میزان ۶۰٪ شده است.
«وتوی آمریکا چراغ سبزی برای اسرائیلیها شد تا سیاست خانه سازی غیرقانونی را جلو برده و حمله ی یهودیان به فلسطینیان و خانه های آنها افزایش یابد».
طبق نظر آقای هنتاش، آمریکا حق وتوی خود را در شورای امنیت به نفع اسرائیل داد که برای اولین بار در زمان ریاست

جمهوری اوباما، «حمایتی بنیادی نسبت به اسرائیل بود تا سیاست خانه سازی اش را در عمل پیش ببرد». او خاطر نشان ساخت که مسئولیت این افزایش خانه سازی تنها متوجه خانه سازان نیست؛ دولت نخست وزیر بنیامین نتانیاهو نیز باید مورد سرزنش قرار گیرد که هماهنگی منظمی را بین خانه سازان و نیروهای اشغال گر به وجود آورده تا این فعالیتها بیشتر شود. مرکز آمار واقع در تل آویو به طور رسمی

نقشه در صفحه ۲۲

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

درس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :
ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran@ranjbaran.org
آدرس غُرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org